

# "تکنیک های نویسندگی"

برگرفته و خلاصه شده از کتاب:

"داستان نویسی دامیز"

(نشر آوند دانش)

San.e.Angel

## فهرست مطالب:

3.....	هفت ابزار اصلی نوشتن.....
6.....	انتخاب ژانر ایده آل.....
8.....	تعریف کردن مخاطب ایده آل.....
9.....	الگوهای نوشتاری.....
11.....	زاویه ی دید.....
13.....	معرفی عناصر داستان.....
15.....	دنیای داستانی.....
17.....	درونمایه.....
18.....	شخصیت پردازی.....
20.....	ویرایش شخصیت ها.....
22.....	پی رنگ.....
25.....	سبک.....
27.....	ویرایش خط داستانی.....
29.....	ویرایش ساختار سه پرده ای.....
30.....	ویرایش صحنه ها (با توجه به ساختار و محتوا).....
32.....	ویرایش نگارشی و املايي.....
34.....	به چاپ رساندن اثر.....

## هفت ابزار اصلی نوشتن داستان

ابزارهای اصلی داستان نویسی، از این قرارند:

1. گفت و گو
2. توصیف
3. کنش داستانی
4. فلش بک
5. چکیده ی روایی
6. تک گویی درونی
7. احساسات درونی

حالا به معرفی سه ابزار گفت و گو، توصیف و کنش داستانی می پردازیم.

1. **گفت و گو**: یعنی، هر چیزی که شخصیت داستان شما با صدای بلند، خطاب به شخص دیگری، بیان کنه! گفت و گو ها می تونند مستقیم باشند و به سادگی، بین دو شخصیت، رد و بدل بشند، مثل دیالوگهای یک فیلمنامه. اما، گفت و گو ی غیر مستقیم هم وجود داره. برای مثال، به تفاوت دو نوع گفتگوی زیر دقت کنید:

- راستش را بگو اشلی و یلکس، نمی خواهم دروغ بشنوم! به نظرت من زیبا هستم؟

- اسکارلت از اشلی پرسید که آیا او را زیبا می پندارد؟ (مثال از برباد رفته، مارگارت میشل).

به یاد داشته باشید که، گفت و گو ها برای پیش برد داستان ابزار مهمی هستند، اما فقط یکی از ابزارهای اصلی نوشتن داستانند. به عبارتی، در رمان نباید بیشتر از یک سوم حجم کتاب، از گفت و گو تشکیل شده باشه. حالا، به یک نمونه دیالوگ جالب توجه کنید: (گفت و گو ی لیدی دوبورگ و دوشیزه بنت بر سر شایعه ی ازدواج سر داریسی با بنت برگرفته از کتاب "غرور و تعصب"، نوشته "جین آستن").

"الیزابت که از فرط حیرت و احساس اهانت رنگش پریده بود، در جواب گفت:

- اگر فکر کردید که این شایعه صحت ندارد، عجیب است که به خودتان زحمت داده اید و آمده اید اینجا منظور سرکار چیست؟

می خواهم این شایعه تکذیب بشود.

برعکس، وقتی می آید لانگبورن و با خانواده ام ملاقات می کنید، خودتان به نوعی شایعه را تایید می کنید، البته به فرض که شایعه ای در کار باشد!

گفتید به فرض؟! وانمود می کنید که بی خبرید؟ مگر شماها خودتان در این شایعه پراکنی نقش نداشته اید؟ آیا نمی دانید که خبرش همه جا پیچیده؟

من که چیزی نشنیده ام!

و آیا می‌توانید به همین نحو اظهار کنید که مبنایی هم ندارد؟

من تظاهر نمی‌کنم که به قدر شما، بی‌پرده و رک هستم. شما می‌توانید هر چیزی که دلتان خواست بپرسید! اما من، مجبور نیستم به هر سوالی جواب بدهم...

2. "توصیف": وصف کردن، در ذهن خواننده یک تصویر می‌سازد و باعث می‌شود که خواننده، داستان رو به صورت یک فیلم ببیند. توصیف، باید زنده و جاندار باشد و باید، از اسم‌ها و فعل‌های قوی در اون استفاده بشود که با فضا و ژانر داستان همخوانی داشته باشد. (توصیف عاشقانه، دلهره آور، خیال‌انگیز، طنز و...) حالا، به یک نمونه توصیف جالب، از سفر کافکا تامورا، نوجوان 15 ساله، به درون جنگل وحشی رو ببینید که از کتاب "کافکا در کرانه"، نوشته ی "هاروکی موراکامی" گرفته شده:

"... گهگاه صدای غریبی به گوش می‌رسد. تپلی مثل برخورد چیزی به زمین، جیرجیری مثل ناله ی تخته های کف پوش زیر سنگینی آدم و صدا های دیگری که در وصفشان مانده ام...

... صدای بالهای پرندگان بالای سرم طنین می‌اندازد، بلندتر و مبالغه آمیز تر از آنکه باید باشد. .. نه بادی در کار است و نه خش خش برگ های تاریک درختان، فقط صدای گامهای من است که از لا به لای علف ها و بوته ها می‌گذرد. وقتی روی شاخه ی افتاده ی درختی پا می‌گذارم، صدای غرچ تیز آن در فضا طنین می‌اندازد...

در این دیوار ضخیم درختان، در این کوره راه که کوره راه نیست، اگر نفسم بند بیاید، شعورم آرام در این تاریکی دفن می‌شود... حس می‌کنم چیزی زیر پوستم ترتیبی دیگر می‌یابد و دینگ دینگ در گوشم طنین می‌اندازد... سکوت می‌کنم و راه قلب جنگل را در پیش می‌گیرم...

3. "کنش داستانی": همون چیزیه که همین حالا، لحظه به لحظه، در حال وقوعه و تمام "اتفاق" ها رو نشون می‌ده. کنش، می‌تونه شامل تمام اتفاقات عادی و روزمره ی زندگی هم باشه اما، تنها زمانی اهمیت پیدا می‌کنه که خواننده و شخصیت ها به اون اهمیت بدن. برای مثال، هلیکوپتر بی سرنشینی که منفجر بشه، یعنی هیچ. اما هلیکوپتری که هنگام انفجار، خواهر سه ساله ی شما در اون نشسته باشه، یعنی همه چیز. حالا، به این مثال، که از قسمت فرار دکتر لکتر از موسسه علوم رفتاری اف بی آی، و از کتاب "سکوت بره ها" نوشته ی "توماس هریس" برداشته شده، توجه کنید:

"... ناگهان به سرعت گاز گرفتن لاک پشت، یکی از حلقه های دستبند به دور مچ دست بویل قفل شد. همچنان که وی با چشمانی گشاد شده به لکتر نگاه می‌کرد، حلقه ی دیگر دستبند به پایه ی پیچ شده ی میز قفل شد. لکتر با سرعت به سوی در سلول رفت و آن را با شانه به صورت پمبری، که قصد داشت به سوی او بیاید، کوبید. پمبری برای برداشتن گاز اشک آور به جانب کمر بندش دست برد، اما دستش با ضربه ی در به بدنش اصابت کرد."

4. "احساسات درونی": به حس های روانی باطنی ما اشاره دارن، که در اثر هجوم عواطف قوی به شما دست می‌ده. این احساسات، البته به جای خود و کم، باید به صورت فیزیکی، در شخصیت مشرف شما (جلسه یازدهم)، نشون داده بشند. برای

مثال، برای نشون دادن احساس ترس، خواننده هم باید مثل شخصیت شما، بالا رفتن ضربان قلبش، تعریق و یخ کردن کف دست ها و حتی مور مور شدن رو حس کنه!

به یاد داشته باشید که، "اغلب خواننده ها"، در درجه ی اول، کتاب ها رو برای تجربه ی یک حس قوی، و سرگرم شدن، می خونند! حالا، به یک نمونه احساسات درونی، برگرفته از کتاب "آدم اول" نوشته ی آلبر کامو، توجه کنید:

"...روزی که در پایان سال، آقای برنار به پایان کتاب رسید و با صدای گرفته تری شرح مرگ "د" را خواند، وقتی که دستخوش احساسات و خاطرات خود شد و کتاب را با سکوت بست و بعد نگاهش را بالا کرد و به شاگردان کلاس انداخت که همه در بهت و سکوت فرو رفته بودند، ژاک را در ردیف اول دید که خیره نگاه می کرد و صورتش از اشک پوشیده بود و از هق هق پایان ناپذیری می لرزید که گویی تا ابد تمام نمی شد..."

5. "تک گویی درونی": تک گویی، همون گفت و گو ها و فکریاییه که در سر شخصیت داستان شما می گذرند! و این هم می تونه مستقیم یا غیر مستقیم باشه به این مثال کوتاه از کتاب "جین ایر"، نوشته ی شارلوت برونته دقت کنید:

"...همه می گفتند من شرور هستم و شاید هم بودم. آیا فکر دیگری در سر داشتم جز اینکه آنقدر غذا نخورم تا بمیرم؟ مسلماً این یک جنایت بود و آیا من شایسته ی مردن بودم؟ آیا سرداب هایی که در زیر کلیسا جای داشت مرا دعوت به آنجا می کرد...؟"

6. "فلش بک": در فلش بک، شخصیت ما به عقب و به زمان گذشته بر می گرده و بخشی از داستان رو به یاد می آره و سپس به زمان حال برمی گرده به این نمونه فلش بک، از کتاب "نماد گمشده" نوشته ی "دن براون" توجه کنید:

"...فقط نوزده سالش بود که پیتر، علاقه اش را به ارتباط میان علوم مدرن و عرفان کهن برانگیخت یک بار که از تعطیلات سال دوم تحصیلش در دانشگاه بیل برگشته بود، برادرش از او پرسید:

-بگو ببینم کاترین، نخبه ها، امروز از فیزیک نظری چه چیزهایی می خوانند؟

کاترین که در کتابخانه ی خانوادگی مملو از کتاب شان ایستاده بود، فهرست مطالعاتش را نقل کرد.... آن شب، کاترین مشتاقانه کتاب های کهن برادرش را شروع به خواندن کرد و به سرعت فهمید حق با او بوده. قدما حکمت علمی ژرفی داشتند، علم امروز، کشفیات چندانی نداشت، چرا که همه اش کشف شده بود... در قسمت عقب آزمایشگاه، کاترین روپوش سفید آزمایشگاهی برادرش را دید که همراه با روپوش خودش روی چوب لباسی آویزان بود به طور غیر ارادی، موبایلش را درآورد تا ببیند پیامی برایش آمده یا نه..."

7. "چکیده ی روایی": همونطور که از اسم این ابزار پیداست، "چکیده"، یعنی مختصر و مفید، "روایت کردن" یعنی به طور خلاصه، اطلاعاتی رو "بازگو" کردن. از این ابزار باید به میزان "خیلی کم"، اون هم وقتی استفاده کنید که اولاً، بیشتر ماجرای داستان، برملا شده باشه و دوماً، در پرده ی پایانی ساختار داستانی قرار داشته باشید (جلسه سیزدهم). چکیده ی روایی، چندان در رمان ها استفاده نمی شه. اما برخی مواقع، مثلاً در رمان های چند جلدی برای اینکه خواننده حقایق رو تو ذهنش به یاد بیاره و جمع بندی کنه، می تونه کاربرد داشته باشه. ویراستار ها، خواننده ها و منتقد های ادبی، همگی از این "بازگو" کردن متنفرند! اون ها ترجیح می دن که داستان رو به صورت یک "فیلم" ببینند. بسیار خب، با این حال، به بخش کوتاهی از یک چکیده ی روایی، که در جلد سوم کتاب "1Q84"، نوشته ی "هاروکی موراکامی" قرار داره، توجه کنید: (البته این چکیده، در اینجا، در قالب ابزار گفت و گو به کار رفته تا جذاب تر بشه.)

"...به تامارا گفت: من همین الان، کله حبابی را دیدم.

-منظورت اینست که او دیگر آنجا نیست؟

-درست است مدتی قبل، او در پارک مقابل ساختمانم بود، اما دیگر آنجا نیست مجبور شدم او را تعقیب کنم...

آمامه آدرس ساختمان را به او گفت و ظاهر بیرونی اش را توضیح داد نمی دانست که او در کدام آپارتمان است. تامارا، یادداشت هایی برداشت چند سوال کرد و آمامه تا آنجا که می توانست، دقیق به سوالاتش پاسخ داد..."

حالا قراره که به شما یاد بدیم، ژانر ایده آل خودتون رو انتخاب کنید... اما چطوری؟ اول از همه، اجازه بدید ژانر رو برای شما تعریف کنیم:

**ژانر**، نوعی تقسیم بندی کلی، برای موضوعات داستانی مشابهه. وقتی که یک مجموعه داستان داشته باشیم که موضوع کلی مشابهی داشته باشند و قوانین مشابهی هم در نوشتن اونها به کار رفته باشه، به موضوع اون مجموعه داستان ها، می تونیم بگیم ژانر! و اما... فلسفه ی به وجود اومدن ژانر های مختلف چی بوده؟ خب، بر اساس این حقیقت محض، ژانرها به وجود اومدنند:

*هیچ رمان واحدی وجود نداره که به درد همه بخوره!*

به عبارت دیگه، شما نمی تونید هیچ فردی رو پیدا کنید که از تمام ژانرهای داستانی لذت ببره یا، محاله که یک ژانر به خصوص، مورد پسند همه باشه! حتی، دلیل به وجود اومدن ژانر، کمی هم به این بر می گرده که تمام نویسندگان با هم متفاوتند، هر کدام از اونها هم در زمینه و ژانر خودشون استعداد دارند! خب! ژانرهای اصلی داستانی، از این قرار هستند:

1. عاشقانه

2. مهیج

3. رمز آلود/جنایی

4. علمی تخیلی و خیال انگیز

5. ترسناک

6. عمومی/ادبی

**ژانر عاشقانه:**

همه ی رمانهایی که درون مایه و موضوع اصلی اونها عشق باشه، رمان عاشقانه محسوب می شن! گسترده ترین ژانر داستانی، ژانر عاشقانه ست و شروع به کار در این ژانر، از بقیه ی ژانرها آسون تره. بیشتر از چهل درصد رمانهایی که در دنیا چاپ شده و به فروش می رسند، عاشقانه هستند! رمانهای عاشقانه ی کلاسیک، ساختار ساده تری از رمانهای امروزی دارند. به هر حال، تمام رمانهای عاشقانه، پر از تعاریف و روابط دقیق و موشکافانه ای هستند که بدون خوندن رمانهایی از این قبیل و تجربه ی حس عشق، نمی تونید به رمان عاشقانه ی عالی بنویسید!

این ژانر، بیشتر روی شخصیت ها، درون مایه و حتی دنیای داستانی، متمرکز ه. (به زودی، به این عناصر داستانی هم می پردازیم. صبور باشید!) مخاطبان این ژانر، در تمام گروه های سنی پراکنده هستند. نوجوان ها، جوان ها و حتی بزرگسالها. البته، بیشتر خانم ها، طرفدار ژانر عاشقانه هستند. گرچه که معمولاً داستانهای عاشقانه در باره ی یک یا چند زوج عاشق پیشه ست، اما عشق، یک مفهوم گسترده ست و علاوه بر عشق بین زن و مرد، می تونه عشق مادر به فرزند، عشق الهی، عشق به طبیعت، وطن، کار، هیجان، موسیقی، حیوان خونگی و حتی یک گیاه مینیاتوری باشه.

نکته ی مهم برای بالا فروش فروش رمان عاشقانه، داشتن مهارت زیاد در داستان نویسی، خلق ایده های نو و نسبتاً جدید، شناخت توده های مردم و صد البته تجربه کردن عشقه. تقریباً، تمام رمان های کلاسیک نویسندگانی مثل دوما، داستایوفسکی، خواهران برونته، مارگارت میچل، جین آستن و... عاشقانه هستند. از نویسندگان امروزی، می تونیم به دانیل استیل، یودیت هرمان و گابریل گارسیا مارکز اشاره کنیم.

**ژانر مهیج:** رمانهای این ژانر، تنوع زیادی دارند... مثل رمانهای ماجراجویانه، اکشن، نظامی، تکنولوژیک، حقوقی، جنگی و جاسوسی! این رمانها، اغلب پی رنگ و کنش داستانی قوی ای دارند. مخاطبان این ژانر، می تونند هم نوجوان باشند هم جوان. هم مرد و هم زن! بسته به زیر گروه ژانر و میزان خشونتش، مخاطبین ممکنه بیشتر، زن باشند یا مرد. شروع به کار

در این ژانر، ممکنه چندان آسون نباشه. اما اگر سرشار از ایده های نو و خلاقانه هستيد، و به دنبال آزادی ای هستيد تا، سبک و مسیر خاصی برای خودتون خلق کنید، این ژانر بهترین گزینه برای شماست! از مشهورترین نویسندگان ژانر مهیج، می شه به تام کلنسی، جان گریشام و حتی آرتور کانن دویل (خالق رمانهای شرلوک هلمز) اشاره کرد.

### ژانر رمز آلود/جنایی:

این ژانر، در خط و خطوط کلی اش شباهت زیادی به ژانر مهیج داره. تمامی زیر گروه های ژانر مهیج، می تونند به عنوان زیر گروه های ژانر رمز آلود هم به کار برنند. اما با یک تفاوت مهم: خواننده، نباید تا آخر داستان به هویت شخصیت منفی داستان پی بیره. اکثراً، این ژانر شامل حل معماهایی جنایی (حتی تاریخی، ذهنی، علمی و...) می شه که در طول داستان باید حل بشند. درست مثل ژانر مهیج، شما می تونید از پی رنگی پیچیده، دنیای داستانی خاص و شخصیت های پر رنگ، و سبکی عجیب، استفاده کنید! مهم ترین نویسندگان این ژانر: سیدنی شلدون، آگاتا کریستی و دن براون.

### ژانر علمی تخیلی و خیال انگیز:

در حقیقت، این دو ژانر هم، بسیار به هم شباهت دارن. در این تفاوت که در داستانهای علمی-تخیلی، از قوانین علمی هم در پی رنگ داستان استفاده می شه و پیچیدگی خاصی در اونها وجود داره و معمولاً، تحقیقات وسیعی می طلبند. و اما در مورد داستانهای خیال انگیز! این ژانر، قدیمی ترین ژانر داستانی در تمام دنیاست. در این ژانر، حتی اجازه دارید دنیای به کل جدیدی خلق کنید! نویسنده های موفقی هم در این ژانر وجود دارن: جی کی رولینگ، دارن شان، جی آر تالکین، استفنی مایر و... در ژانر علمی تخیلی هم، ژول ورن و آرتور سی کلارک سرآمد هستند. اگر ایده های عجیب، تخیل قوی، اطلاعات علمی خوب و ذهن خلاق دارید، این ژانر رو انتخاب کنید. بیشترین فروش، شهرت و البته کسب درآمد، شامل رمانهایی از این ژانره که مخاطبین شون بیشتر نوجوانها هستند! کنش عالی، توصیف خوب و البته، دنیای داستانی بسیار جذاب، از مهم ترین عناصر نوشتن اینگونه داستانها هستند.

### ژانر ترسناک:

درون مایه و هدف این داستانها، ایجاد یک حس ترس قوی در خواننده و شخصیت اصلی داستان، و سپس، به نحوی بر طرف کردن اون ترسه. در اینجا هم، داشتن یک پی رنگ و ساختار داستانی قوی نقشی تعیین کننده داره. کنش داستانی و توصیفات شما هم می تونه واقعا روی جذابیت کتاب اثر بذاره. البته، داشتن تجربه ی ترس از چیزی، قطعاً می تونه به شما کمک کنه تا توصیفاتتون واقعی تر جلوه کنه. توانایی شما در خلق یک تجربه ی حسی قوی (ترس)، مهم ترین عامل تعیین کننده ی میزان موفقیت شماست. به همه ی کسانی که می خوان در ژانر وحشت بنویسند، توصیه می کنیم رمانهای استنفان کینگ رو حتما بخونند!

### ژانر ادبی/عمومی:

اگر نتونید یک رمان رو در هیچ کدوم از ژانرهای بالا قرار بدید، احتمالاً رمان شما عمومی یا ادبی محسوب می شه. این رمانها، بر اساس شخصیت ها و بیان داستان جلو می رن. البته، شما می تونید رمانهایی ادبی-عاشقانه، ادبی-رمز آلود، تاریخی و... هم بنویسید. اما همه ی اونها، رمان ادبی خواهند بود. در این ژانر، اینکه به اندازه ی کافی خوب باشید، شما رو به هیچ جایی نمی رسونه. باید عالی باشید، و حتی، در این صورت هم ممکنه فروش و یا شهرت چندان پیدای نکنید. اما، اگر نوشتن در این ژانر رو دوست دارید، ممکنه اون رو به لحاظ هنری قانع کننده بدونید. بسیاری از رمانها و نویسندگان مشهور جهان، از جمله خیلی از آثار کلاسیک و امروزی، متعلق به ژانر ادبی هستند: تولستوی، همینگوی، وولف، دیکنز، فیتس جرالده، کوئلیو و... بسیار خب! هر ژانری رو که انتخاب می کنید... امیدوارم در اون، موفق باشید و بدرخشید!

## تعریف کردن مخاطب ایده آل

نویسندگان عزیز، کتابخون هایی که قصد دارند نویسنده بشوند و بالاخره، همه ی اونهایی که به نوشتن علاقه دارند... حالا، می خوایم به شما یاد بدیم که چطور، مخاطب، یا همون خواننده های ایده آل تون رو پیدا کنید... اول از همه، اجازه بدید نکته ی مهمی رو با شما در میون بذارم. در دنیا، هزاران هزار نویسنده ی تازه کار، در وضعیتی مشابه من و شما وجود داره! همه ی اونها هم آرزو دارند که کتابی، با اسم خودشون چاپ کنند. این وسط، ناشرها، فقط بهترین بهترین ها رو انتخاب می کنند...

ناشرها، به هیچ وجه برای یک نویسنده ی تازه کار، اون قدر وقت ندارند تا بشینند و خواننده های مورد نظر اون نویسنده رو پیدا کنند تا بفهمند که کتابهاش برای چه کسانی نوشته شده و نظر اونها رو جلب کنند... نه؛ این، شما هستید که باید خواننده های به خصوص تون رو پیدا کنید! اما چطور...؟ سعی کنید، به این قبیل سوالات جواب بدید! راحت باشید، کاغذ و مدادی بردارید و هر چیزی که درباره ی خواننده ی ایده آل تون به ذهنتون می رسه، بنویسید!

- خواننده های شما، درباره ی دنیا چه فکری می کنند؟ اونها دنیا رو زیبا می پندارند، یا زشت؟ شگفت انگیز یا خسته کننده؟ سخت و طاقت فرسا؟ یا شاید هم دنیا جایی یه که توش خوش می گذرونند؟

- خواننده های شما مذهبی هستند یا نه؟ خدا برای اونها چه مفهومی داره؟ یهودی هستند، مسیحی یا مسلمان؟ یا شاید هم بودایی هستند یا به مذهبی خاص، ایمان دارند؟

- تا چه حد اهل سیاست هستند؟ چپ گرا هستند یا راست گرا؟ محافظه کارند یا آزادی خواه؟ جنگ طلب هستند یا صلح جو؟ یا شاید هم سناتورهای کهنه کار بازنشسته هستند؟

- عشق برای اونها چیه؟ عشق در زندگی اونها چه نقشی داره؟ با بیان کردن عشقشون راحت هستند یا نه؟

- تحصیل کرده اند یا نه؟ تا چه حد به مطالعه علاقه دارند؟

- هنر در زندگی اون ها چه نقشی داره؟ فلسفه چطور؟ آیا اونها دانشمندند، یا مخالف با علم؟ تا چه حد آدم های وطن دوستی هستند؟ متعلق به کدوم کشورند؟ سرگرمی هاشون چیه؟ آیا از چیزهای متنوعی لذت می برند یا فقط به کارهای محدودی علاقه دارند؟

- خواننده های شما زن هستند یا مرد؟ به مدرنیزه اعتقاد دارند، یا سنت؟ ترسو هستند یا شجاع؟ از چه چیزهایی در زندگی روزمره شون، خوششون می آد و از چه چیزهایی ناراضیند؟ صبور و قوی هستند، یا اینکه مدام نق می زنند؟! از حمام گرفتن زیر آفتاب بیشتر لذت می برند، یا کوهنوردی؟ شخصیت گرمی دارند، یا ساکت و سرد هستند؟ چه سن و سالی دارند؟ ازدواج کرده اند یا نه؟ بچه دارند یا نه؟ ظاهرشون چه شکلیه؟ باهوشند؟ خنده رو؟ ابله؟ ترسو؟ رفیق باز؟ شاید هم به کلی منزوی؟ یا اینکه اجتماعی هستند؟

همه ی اینها، سوالاتی بود که می تونه به شما کمک کنه تا خواننده ی مورد نظرتون رو پیدا کنید. حتی می تونه کمک کنه که شما ژانر مورد نظرتون رو هم پیدا کنید... برای مثال، اگه شما از خواننده های باهوش، جوان و تیزی خوشتون می آد که دنبال اطلاعات علمی باشند، شاید بخواید علمی تخیلی و رمز آلود بنویسید. اگه اونها عاشق پیشه و احساساتی باشند، می تونید رمانهای عاشقانه ای بنویسید که اشک اونها رو جاری کنه! ژانر الهام بخش و عمومی هم، مناسب آدم هایی معتقد، فیلسوف و مذهبی هست. بالاخره اگر اونها آدم هایی شجاع و جسور باشند، ممکنه ژانر جنایی و ترسناک برایشون مناسب باشه...! خب، خب... این هم از این لطفاً این تمرین رو جدی بگیرید. نوشتن خصوصیات خواننده ی ایده آل تون، ممکنه در وهله ی اول به نظرتون احمقانه بیاد. اما، موقعی که می نویسید، می تونه شما رو از سردرگمی نجات بده! و می تونه کمکتون کنه بفهمید که، به این آدم های خاص، چه طور پیام داستانتون رو منتقل کنید!



با شما هستیم، تا چند الگو، برای نوشتن داستان به شما یاد بدیم. الگوهایی که صرفاً برای ساماندهی و نظم دادن به کار شما به وجود آمده‌اند و حاصل کار صدها نویسنده، از سرتاسر جهان هستند! منظور ما از الگوهای نوشتاری، روشی است که شما انتخاب می‌کنید تا پیش نویس اولیه‌ی داستانتون رو بنویسید! اون هم به ساده‌ترین، سریع‌ترین و مزخرف‌ترین شیوه‌ی ممکن. همیشه وقت دارید که داستانتون رو ویرایش کنید، اما همیشه وقت ندارید که اون رو بنویسید! پس، با ما باشید و ببینید الگوهای نوشتاری چی هستند!

### الگوهای خلاقانه: بررسی شیوه‌های گوناگون

1. غریزی: فقط همینطور بی وقفه- بدون برنامه ریزی و ویرایش- بنویسید!
2. ویرایش همزمان: بدون برنامه ریزی بنویسید اما، موقع نوشتن، مطالب رو تا حدودی ویرایش کنید!
3. دانه برفی: به طرح کلی از داستانتون آماده کنید و شروع به نوشتن کنید و همزمان، طرح داستان رو هم به آرومی تغییر بدید و بهتر کنید!
4. طرح جامع: قبل از اینکه حتی یک کلمه بنویسید، یک طرح کامل از داستانتون به همراه همه‌ی جزئیاتش آماده کنید و بدون اینکه اون رو تغییر بدید، شروع به نوشتن کنید.

راستی! این نکته رو هم بدوید که، ممکنه طرح‌ها و الگوهای نوشتن مختلفی، در دنیا وجود داشته باشه. اما این چهار روش، از بهترین و پرفرودارترین روش‌ها هستند. هر نویسنده‌ای هم، بسته به ذوق و استعدادش، روشی رو انتخاب می‌کنه که با بقیه نویسنده‌ها متفاوته. همه‌ی این روش‌ها می‌تونند درست و اصولی باشند و انتخاب شما، کاملاً بستگی به خودتون داره. اگر تازه کار هستید، به شما توصیه می‌کنم که همه‌ی این راه‌ها رو، در داستان‌های متفاوت، پیاده کنید و ببینید، کدام روش برای شما بهترینه!

### "الگوی نوشتن غریزی":

اکثر نویسندگان تازه کار، این طور می‌نویسند: غریزی. اون‌ها بی وقفه تایپ می‌کنند و هر چیزی که به ذهن شون می‌رسه رو می‌نویسند. بدون توجه به اینکه در آینده قراره چه اتفاقی برای شخصیت‌های داستان بیفته! معمولاً، در پایان، داستان اون‌ها رو غافل گیر می‌کنه. به همین دلیل که نویسندگان تازه کار از این روش لذت می‌برند! اما، شما که نمی‌خواید پیش نویس پر از عیب و ایرادتون رو چاپ کنید، بله؟ برای همین که بعد از اتمام داستان، باید اون رو ویرایش کنید. اون هم نه فقط ویرایش نگارشی... بلکه ویرایش شخصیت‌ها، پی‌رنگ داستان و سبک و ساختار داستانی و... مثل اینکه این روش اونقدرها هم آسون نیست، هم؟ اما کاملاً به شما بستگی داره که انتخابش بکنید یا نه. یکی از مشهورترین نویسندگان هابی که به این روش می‌نویسند هم، استفان کینگ، نویسنده‌ی مشهور در ژانر وحشته!

### "نوشتن و ویرایش هم زمان":

فرق این، با الگوی قبلی اینه که شما، کمی می‌نویسید، بعد هم کمی ویرایش می‌کنید و سپس می‌رید به سراغ بخش بعدی... در انتها هم، باید دوباره داستان رو ویرایش کنید، اما کار بسیار ساده‌تر و سریع‌تر از حالت قبله. ایرادش هم اینه که ممکنه خشکی قلم بگیرید؛ یعنی نتونید بنویسید! از نویسندگان‌های مشهور این روش: دین کنتز.

### "الگوی دانه برفی":

قبل از شروع، باید بهتون بگم که من هم از همین روش استفاده می‌کنم! البته، اکثر نویسندگان‌ها در الگوی نوشتن شون به سیر تکاملی دارند: اول غریزی می‌نویسند، بعد، کم‌کم ویرایشش هم می‌کنند. بعداً یاد می‌گیرند که یک طرح کلی هم بنویسند... که این کار، همون الگوی دانه برفی‌یه. این طرح کلی، شامل چیزهایی می‌شه که بعداً قراره در داستان استفاده بشه و حتی، چیزهایی هم هست که هرگز در داستانتون استفاده نخواهند شد. چیزهایی که حذف می‌شن، عوض می‌شن و یا، فهمیدن شون رو به هوش خواننده هاتون واگذار می‌کنید!

منظور از دانه برفی هم، این بوده که شما از مرکز و هسته اصلی داستانی که توی ذهنت تونه شروع می کنید و بعد، اون رو بسط و گسترش می دید! شما در این الگو، به صورت کلی شخصیت ها تون رو تعریف می کنید و براشون تاریخچه و پیش زمینه می نویسید، اهداف و ارزش و انگیزه های شخصیت ها تون رو می نویسید؛ ساختار داستانی و درون مایه اش رو تا حدی تعیین می کنید و در مورد دنیای داستانی، اتفاقات و چیزهایی که لازم می دونید، تحقیق می کنید! اما، تمام جزئیات رو آماده نمی کنید، بلکه فقط یک طرح ناقص می نویسید و بعد، شروع به نوشتن داستان تون می کنید! به همین سادگی.

ولی، ایراد این الگوی نوشتاری اینه که ممکنه دچار این توهم بشید که طرح ناقصی که برای داستانتون ریخته اید، کافیه!!! اما اینطور نیست، اگر هم زمان با نوشتن داستان، اون رو ویرایش ساختاری نکنید، بعدا باید به اصلاحات عظیمی تن بدید که شاید، باز هم داستان رو به جایی که از ابتدا در نظر داشتید، نرسوند... بهتره، هر از چند گاهی طرح داستانتون رو بررسی کنید و ببینید که: از پی رنگ داستانتون منحرف نشده اید؟ شخصیت ها رو به زور، در جهتی که می خواستید، هل ندادید؟! پیام داستانتون همونیه که مد نظر داشتید؟ خب... نویسنده همین کتاب هم، از همین روش استفاده کرده و خالق همین روش هم هست. در این سایت، می تونید چیزهای بیشتری ازش یاد بگیرید:

<http://www.advancedfictionwriting.com>

### "طرح جامع":

این طرح، دو فرق اساسی با الگوی دانه برفی داره: اولاً اینکه، بعد از اتمام نوشتن طرح جامع، شما دیگه نمی تونید تغییرش بدید. و باید به اون وفادار بمونید، یعنی باید انقدر روش کار کنید تا دیگه نیاز به تغییرش نباشه! دوم هم اینکه، طرح جامع، گسترده و کامله شما باید تمام جزئیات رو در اون بیارید، منتهای خلاصه تر... مثل اینکه نسخه خلاصه شده ی یک رمان چهارصد صفحه ای رو بنویسید؛ مثلاً حدود پنجاه صفحه اش کنید!!! باید تمام اتفاقات داستان، ماجراها و رفتار شخصیت ها و ساختار داستانی تون رو خلاصه کنید. کار خیلی سختیه اما می تونه اطمینان بخش باشه و به شما کمک کنه تا پیش نویس اولیه تون رو بسیار سریع تر بنویسید، ویراست کنید و به چاپ برسوند!

ایراد این روش هم اینه که ممکنه داستانتون بیش از حد پی رنگ محور بشه و شخصیت هاتون کسل کننده و دو بعدی باشند... و ممکنه، با دونستن پایان داستان، دیگه انگیزه ای برای نوشتنش نداشته باشید... خب، از معروف ترین نویسنده های این الگو: رابرت لُدلم.

بریم به سمت این قسمت از آموزش تکنیک های نویسندگی مون: زاویه ی دید!!! حتما همگی شما این کلمه رو شنیده اید. هر چند، تعریف و مفهوم زاویه ی دید دقیقا این نیست، اما مثل عدسی یه دوربینه که هر چیزی رو که در داستانتون رخ می ده، با یک قالب مشخص و به خصوص، ضبط می کنه و خواننده، وقتی داره داستان شما رو می خونه، به کمک همین دوربینه که با داستان، ارتباط برقرار می کنه.

انتخاب زاویه ی دید، بسیار مهمه! اگر برای داستان تون زاویه دید کسل کننده و غلطی انتخاب کنید، داستان شما به فاجعه ای جهانی تبدیل می شه! و اگر این فاجعه ای جهانی، با زاویه ی دید صحیح نوشته بشه می تونه برنده جایزه ی نوبل هم بشه! علاوه بر زاویه ی دید، انتخاب زمان روایت داستان هم مهمه! منظور مون از زمان هم این نیست که داستان شما، در زمان حال اتفاق افتاده یا قرن ششم پیش از میلاد مسیح!!! نه، منظور ما اینه که، جملات و افعال داستان شما، با زمان گذشته نوشته شده اند یا حال! (ماضی یا مضارع!!!)

نکته بعدی هم، انتخاب شخصیتی مشرف برای داستانتونه. لااقل، برای هر صحنه، معمولا باید یک شخصیت مشرف جداگانه انتخاب کنید؛ یعنی، باید یک شخصیت انتخاب کنید تا خواننده، وقایع داستان رو از ذهن اون ببینه. مثل این می مونه که اون عدسی دوربین، چشمها و ذهنیت شخصیت مشرف شما باشه! علاوه بر این، داستان شما به یک راوی هم احتیاج داره. راوی، کسی یه که داستان رو روایت می کنه. این، می تونه شخصیت مشرف شما، خود شما و یا... باشه. در ادامه، جدولی از زوایای دید و ویژگی های هر کدوم از اونها، براتون آماده کرده ایم:

زاویه ی دید	توصیف	شخصیت مشرف	راوی
اول شخص	از درون ذهن شخصیت مشرف بنویسید و ضمیر من را به کار ببرید.	یک نفر (مثلا، نقش اول)	شخصیتی در داستان
سوم شخص	از درون ذهن شخصیت مشرف بنویسید و ضمیر او را به کار ببرید.	یک نفر (مثلا، نقش اول)	نویسنده
سوم شخص بی طرف	از درون ذهن شخصیت محوری بنویسید و از ضمیر او استفاده کنید.	هیچ کس (اجازه رفتن به ذهن هیچ شخصیتی را ندارید.)	نویسنده
جهنده بین چند نفر	از درون ذهن چند شخصیت حاضر در یک صحنه بنویسید و از ضمیر او استفاده کنید.	چند نفر	نویسنده
دانای کل	از درون یا بیرون ذهن چند شخصیت و از دید کسی بنویسید که چیزهایی می داند که شخصیت های داستان نمی دانند.	چند نفر	نویسنده
دوم شخص	از درون ذهن شخصیت مشرف بنویسید و از ضمیر تو استفاده کنید.	یک نفر	نویسنده

یک سری نکات اضافه در کتاب هست، که ما قادر نیستیم تموم اون ها رو برای شما ذکر کنیم. بهتره کتاب رو بخونید! به علاوه، این کتاب هم کامل نیست. دانش نویسندگی، از سالها تلاش، مطالعه و تفکر روی خود نویسندگی، و خوندن کتاب های مختلف از ژانرها و نویسندگان های مختلف به دست می آید. نویسندگی حتی بیش از هر حرفه ی دیگه، کار و تلاش و مسئولیت پذیری لازم داره!

بهتره که اول، نکاتی رو راجع به زاویه ی دید دانای کل، جهنده و دوم شخص، بهتون متذکر بشم. اول از همه، همونطور که همگی می دونیم، استفاده از زاویه ی دانای کل، بسیار قدیمی شده و منتقدها و خواننده ها، کمتر اون رو می پسندند! البته، دلیل نمی شه که هر چیزی که منسوخ شده باشه، بد باشه! این نوع زاویه ی دید، برای نوشتن یک رمان عاشقانه ی کلاسیک و حتی تاریخی یا ادبی، می تونه واقعا مفید باشه. کما اینکه، اکثر رمان های کلاسیک هم از زاویه دید دانای کل استفاده می کنند. مثلا، بی نوایان، نوشته ی ویکتور هوگو. که هم کلاسیکه، هم عاشقانه ست و هم ادبی!

زاویه ی جهنده، در حال حاضر بیشتر از گذشته ها استفاده داره. البته، کتابهای قدیمی هم، مثل غرور و تعصب، هستند که از این زاویه ی دید استفاده کرده باشند! بزرگترین ایراد این زاویه ی دید، اینه که ممکنه نتونید به بهترین وجه، احساسات رو به خواننده منتقل کنید. خواننده نمی تونه با شخصیت های شما همذات پنداری کنه و بنابراین، احتمال داره که کتاب شما رو نیمه کاره رها کنه، چون براش حوصله سر بر بوده! یادتون نره که هدف عمده از رمان نویسی، سرگرم شدن و اعطای یک تجربه ی حسی قوی به!

در مورد زاویه ی دید دوم شخص... این یکی، واقعا جدیده. گرچه به نظر جذاب می آد، اما بیشتر به کار یک داستان کوتاه ادبی می خوره تا یه رمان بلند. چرا که استفاده از ضمیر تو، حس عجیبی داره و بعد از مدتی، حسابی خسته کننده می شه! (یکی از نویسندگان های این زاویه دید: جی. مک. اینرنی؛ داستان چراغ های درخشان، شهر بزرگ). پس، بهترین گزینه های در دسترس، زاویه دید اول شخص، زاویه دید سوم شخص معمولی و سوم شخص بی طرف هستند!

نکات دیگری هم هست... برای مثال، فیلم خون آشامی گرگ و میش رو در نظر بگیرید! کتاب اول این مجموعه داستان، از زاویه ی دید اول شخص و از دید بلا نوشته شده. به علت استقبال زیاد از این داستان، خانم مایر تصمیم گرفت تا کتاب رو، یک بار دیگه، و این بار از زبان ادوارد بنویسه! (هر چند کتاب، بنا به دلایلی نصفه موند و فقط پی دی اف اش هست!) کتاب قدیمی، خوب بود. اما داستانی که از دید ادوارد نوشته شد، فوق العاده بود! داستان واقعا ادبی تر و عاشقانه تر شده بود و به شدت روی خواننده ها اثر مثبت می گذاشت. پس، در نظر داشته باشید که، کدوم شخصیت رو به عنوان شخصیت مشرف استفاده می کنید! حتی، باید زمان فعل ها رو هم در نظر بگیرید: حال، گذشته، یا آینده. انتخاب با شماست!

عناصر سازنده ی داستان، اجزایی نامرئی ولی حیاتی هستند که، پیکره و بدنه ی اصلی داستان شما رو تشکیل می دن. هیچ وقت، به طور مستقیم در داستان تون به نوشتن درباره ی این اجزا نمی پردازید، بلکه فقط داستان رو می نویسید و به خواننده نشون می دید، اون هم در قالب یک سری اتفاقات! این عناصر، ماورای داستان شما شکل می گیرند. در واقع، منتقدها هم با کمک همین عناصر هست که می تونند داستان رو ارزیابی کنند! خب!!! عناصر اصلی داستان، پنج دسته هستند:

1. دنیای داستانی (که بهش صحنه/محیط هم می گیم!)

2. شخصیت ها (افرادی که در داستان حضور دارند).

3. درون مایه (محتوا و پیام داستان شما!)

4. پی رنگ (ساختار داستان، و بیشتر!)

5. سبک (حالتی از نگارش و بازی با کلمات، که به جمله ها آوای خاصی می بخشه).

این جلسه، ما به معرفی مختصر و مفید دنیای داستانی، شخصیت ها و درون مایه می پردازیم. جلسه ی بعد هم پی رنگ و سبک رو معرفی می کنیم و سپس، به طور جداگانه و گسترده تر همه ی اینها رو یادتون می دیم!

### دنیای داستانی

به طور خیلی خلاصه، به دنیایی که داستان شما، در اون اتفاق می افته، دنیای داستانی می گیم. این دنیا، می تونه همین دنیایی باشه که می شناسیم، یا حتی در زمان آینده یا گذشته رخ بده، یا می تونه قصر پیشرفته ی اورهاد ها روی سیاره ونوس باشه! و یا می تونه دنیایی ناشناخته، برآمده از تخیل شما باشه. حتی تر! می تونید از دید یک آدم خاص، همین دنیای به ظاهر معمولی رو توصیف کنید. (در دو جلسه بعد، به طور کامل راجع بهش صحبت می کنیم! و مثال هایی هم خواهیم داشت، و تمرین هایی برای شما).

### شخصیت ها

همه ی افرادی که، حتی در یک صحنه ی کوتاه، از داستان حضور دارند، شخصیت های اون داستان هستند. شخصیت ها می تونند تماما برگرفته از دنیای واقعی باشند، می تونند شبیه به یک آدم خاص باشند و ممکنه کاملا فرضی و تخیلی باشند. لزومی نداره که تمام شخصیت های شما انسان باشند! یا وجود خارجی داشته باشند. بعدا راجع به این موضوع مهم، بیشتر صحبت می کنیم!

### درون مایه

به مفهوم، پیام و چیزی که مدنظر نویسنده ست و می خواد حتما اون رو به خواننده هاش انتقال بده، درون مایه می گیم. در مورد درون مایه، باید بگم که نویسنده ها، خواننده ها و منتقد ها، دو دسته هستند. دسته ی اول نویسنده ها و منتقد ها و خواننده هایی هستند که، فکر می کنند لزومی نداره که همه ی داستان ها، حتما درون مایه هم داشته باشند! دسته ی دوم هم اون هایی هستند که معتقدند، نویسنده به خاطر رسوندن اون پیام خاصه که داستان رو می نویسه! و برای هر داستانی هم درون مایه ای لازمه. نمی دونم که شما جزو کدام دسته هستید! اما، فقط می تونم بگم کاربرد درون مایه مثل نمک غذاست. وجودش لازمه. اما به میزان کم! اگه نباشه داستان بی روح و بی نمک می شه و اگه بخواید، فقط به هدف رسوندن پیامی خاص، داستان بنویسید، داستان هاتون به موعظه شبیه می شه!!! ایاباید در حد اعتدال به کارش ببرید! و به طور پنهانی.

### پی رنگ

پی رنگ، مجموعه ای از اعمال، گفته ها و اتفاقات هست که شخصیت های داستان، با انجام اون ها داستان رو به پیش می برند... بهتر بگیم، پی رنگ، همون ساختار داستان شماست! شما باید این اعمال، گفته ها (حتی ناگفته ها!) و اتفاقات رو به دقت انتخاب کنید! اون هم به منظور رسوندن پیامتون و پیش بردن داستان! در رمان شما، هیچ چیز، همینطوری اتفاق نمی

افته! بلکه این حوادث، "از پیش تعیین شده" اند و باید "واقعی" به نظر برسند!!! فقط در این صورت که خواننده، با شخصیت ها و داستان شما، هم ذات پنداری می‌کند.

پی‌رنگ، شامل سه لایه است: اولین لایه، لایه میانی و زیرین ترین لایه ی پی‌رنگ!

اولین لایه، خط داستانی و ساختار سه پرده ای داستان شماست.

لایه میانی، خلاصه ی داستان و فهرست صحنه ها است.

و لایه ی زیرین، چیزی نیست به جز هفت ابزار اصلی نوشتن داستان! (جلسه ی اول و دوم).

حالا، می‌پردازیم به تعریف مختصر اجزای این لایه ها:

خط داستانی: جمله ای کوتاه که ماجرای داستان رو به طور خلاصه، توصیف می‌کند!

ساختار سه پرده ای: مثل پرده های نمایشنامه، داستان رو به سه قسمت (چهار اتفاق مهم) تقسیم می‌کند.

خلاصه ی داستان: معمولاً خلاصه ای چند صفحه ای و گزارش مانند، از اتفاق های داستانه.

فهرست صحنه ها: لیستی از تمام اتفاق های داستان، به صورت مختصر و مفید! (به ترتیب رخ دادن).

**یادآوری:** هفت ابزار اصلی نوشتن داستان عبارت اند از: گفت و گو، توصیف، کنش داستانی، فلش بک، چکیده ی روایی، تک‌گویی درونی و احساسات درونی.

## سبک

به عنوان یک نویسنده، شما راه منحصر به فردی خواهید داشت برای ابراز خودتون در داستان! این راه در بازی با کلمات، شوخی، صدا و لحن و ذهنیت شخصیت ها و... رو شامل می‌شه. ما به این راه، سبک می‌گیم. سبک می‌تونه ساده، پیچیده، یک نواخت یا متغیر، عاطفی یا متفکرانه باشه! شما، سبک رو در طول مسیر نویسندگی و پس از سالها کار حرفه ای! پیدا خواهید کرد. سبک، چیزی یه که به آرومی در طول زمان تکامل پیدا می‌کند و مسیر هنری اون نویسنده رو نشون می‌ده. نکته ی مهم، مطالعه ی سبک نویسنده های مختلف در ژانر مورد علاقه تونه. چون سبک، عمیقاً به ژانر وابسته ست! اما، "هرگز" از سبک دیگران تقلید نکنید! شما قراره خودتون باشید نه دن براون، آستن، شلدون و...! اگه شما خودتون نباشید، پس چه کسی قراره "شما" باشه؟! یادتون نره که سبک، اوج هنر یک نویسنده ست. و هرگز به آسونی به دست نمی‌آد...!

هر داستانی، در جهان خودش اتفاق می افتد که خالقش، نویسنده ی اون اثره! این جهان، جزیی از یک جهان بزرگتر نیست بلکه یک دنیای منحصر به فرده! او تنها جهان موجود. (مگر اینکه بخواید راجع به جهان های موازی بنویسید! در این صورت، همه ی اون ها، تنها یک جهان حساب خواهند شد و همه شون با هم، دنیای داستانی شما هستند!!!) گرچه، شما خالق اون دنیای داستانی هستید، اما معنی اش این نیست که هر اتفاقی، مجازه که توی دنیای شما رخ بده! داستان باید نظم و منطق داشته باشه.

به طور کلی، سه قانون اساسی! برای ساختن دنیای داستانی وجود داره:

اول اینکه، دنیای شما باید تابع قوانین علمی خاصی باشه. حتی اگر بعضی از قوانین رو از خودتون ابداع کنید، باز هم باید بعضی از اونها حقیقی باشند!!! دوم اینکه، دنیای شما باید از چند تا گروه تشکیل شده باشه که با هم در ارتباط باشند. یعنی، بعضی از اونها ضد هم و بعضی از اونها هم با هم دوست باشند. سوم اینکه، این دنیا باید قابلیت ایجاد کشمکش رو داشته باشه! چون داستان بدون کشمکش به وجود نمی آید. دنیای داستانی شما هم به خوبی احتیاج داره و هم به بدی!

اما! برای به وجود آوردن این سه عامل، چه کاری میتونیم انجام بدیم؟ به طور خلاصه، این ها عواملی هستند که در ساختن و بهبود بخشیدن به دنیای شما، نقش دارند:

**توصیف:** گفتیم که توصیف، شرح دادن و به تصویر کشیدن یک اتفاق، صحنه یا... در داستان. ممکنه بخواید دنیای داستانی تون رو، وقتی شخصیت مشرف برای اولین بار به اونجا وارد می شه، توصیف کنید. ممکنه بخواید از دید راوی، پیرمرد ژنده پوشی رو توصیف کنید که بچه ها بهش سنگ می زنند. ممکنه بخواید دعوی یه پسر بچه با یک دار و دسته ی اوباش رو توصیف کنید، یا حتی یک کوه آتشفشان!

اما این توصیف باید پویا و زنده باشه؛ مثل این باشه که انگار، کتاب نمی خونید، بلکه دارید یک فیلم می بینید! ضمناً، باید به دلیل "خاصی" و از روی قصد، اون صحنه رو توصیف کنید. در توصیف شما باید کنش و زمان وجود داشته باشه. مثل این می مونه که بخواید، قصر اورهاد ها رو از دید یک گروه زمینی خل و چل! توصیف کنید، یا، علاوه بر ظاهر، برق شیطانی چشماهای پیرمرد رو توصیف کنید تا خواننده بفهمه که در زیر این ظاهر، خبریه! و وقتی فهمید اون پیرمرد، رییس یک باند مافیایی یه، احساس "مسخره شدن" نکنه! ممکنه بخواید با دار و دعوی پسر بچه، شخصیت شجاعش رو نشون بدید! یا با فوران آتشفشان در یک جزیره ی توریستی درست وسط اقیانوس اطلس، ترس تو دل خواننده ها بندازید! اون هم با نشون دادن جزییات حسی و فیزیکی شخصیت مشرف... مثل عرق ریختن، نفس نفس زدن، پلک زدن، دویدن، ضربان قلبش! حتی سیخ شدن موهاش!

**انگیزه:** هر یک از شخصیت های داستان شما، فردی با سلیقه ها و علاقه های منحصر به فرده... اونها هم مثل انسانها ی واقعی، با هم تفاوت ها و شباهت های زیادی دارند. همه ی اونها به یک اندازه بی شلیله پیله، دورو، کنجاو، شکمو، جسور، خسیس، جذاب، احمق، راستگو یا دیوونه نیستند! این شخصیت ها از گروه های اجتماعی بیرون پریده اند. گروه هایی که در تاریخچه، مذهب، فرهنگ، زبان و اعتقادات و... با هم شریکند. و ممکنه این گروه ها، با گروه های دیگه دشمن باشند، دوست باشند یا رفتاری خنثی داشته باشند.

همه ی این رفتارها، از "انگیزه" های این گروه ها ناشی می شه. خصوصاً در مورد مخالفت ها!

پشت این انگیزه هم باید یک "دلیل موجه" وجود داشته باشه. منظورم اینه که دست کم، به نظر عامه ی مردم، باید دلیلی منطقی به نظر بیاد، ولو اینکه از نظر مذهبی یا انسان شناسی یا... غلط باشه. این دلیل می تونه، به خاطر یک دعوی قدیمی قوم و قبیله ای، مثلاً بر سر تقسیم آب یک رودخونه بین دو روستای کوپری دو طرف رود، رخ بده!!! ممکنه یک دلیل علمی پشتش باشه: عده ای با انرژی هسته ای موافقت و عده ای نه! یا ممکنه یک دلیل کاملاً ساده یا حتی پیچیده باشه. نکته ی مهم دیگه، توضیح دادن این انگیزه ست: شما باید اون رو به کمک هفت ابزار مختلف نوشتن، کم کم و به راه های متفاوت! به خورد خواننده بدید تا احساس کسل شدگی نکنه! البته، این، هنر داستان نویسی یه و نوشتن داستانی با انگیزه ی قوی، که جذاب باشه، به تمرین و تجربه ی کافی نیاز داره! البته تحقیق در مورد همه ی اجزای داستانتون و فراتر از اون!

**پیش زمینه:** داستان شما از زمانی شروع می‌شود که تغییر ایجاد بشه. ممکنه تغییر در رفتار یک شخص باشه، یا مردم یک محله، یا تغییر رفتار دو گروه نسبت به هم یا تغییر در سطح جهانی. این تغییرات، به مکان و زمان و شرایط خاصی احتیاج داره که بهشون می‌گیم، پیش زمینه! پیش زمینه، شامل دو بخشه:

1. وضعیت موجود: شرایطی که تا به حال بر دنیای شما مسلط بوده.

2. نقطه ضعف: هر چیزی که باعث به هم خوردن شرایط بشه و زمینه رو برا تغییر مساعد کنه.

همه ی این عوامل، فقط و فقط به این دلیل مطرح می‌شن که خواننده بتونه از دنیای داستانی شما، به یک سوال داستانی برسه! و شما، با نوشتن اون زمان، قراره به این سوال جواب بدید. معمولاً، این سوال راجع به شخصیت اصلی داستانه (نماینده ی گروه خاص خودش) و اینکه آیا موفق می‌شه به هدفش برسه، یا نه! سوال داستانی باید ویژگی های خاص خودش رو داشته باشه:

1. بی طرف: خواننده (معمولاً) باید بدون چطور می‌تونه بفهمه، شخصیت داستان موفق شده یا نه!

2. ساده: خواننده باید بتونه موفقیت رو تجسم کنه.

3. مهم: خواننده باید باور کنه که سوال داستانی، برای قهرمان داستان اهمیت داره!

4. دست یافتنی: خواننده باید باور کنه که پاسخ سوال داستانی ممکنه مثبت باشه.

5. دشوار: خواننده باید باور کنه که پاسخ سوال، می‌تونه منفی هم باشه!



درونمایه، مفهوم و پیام داستان شماست که می‌تونه ساده، مبهم، اغراق آمیز، پیچیده، درست یا نادرست باشه. این موضوع کاملاً بستگی به شما داره. ممکنه درونمایه، پیام اخلاقی داستان شما باشه و حتی ممکنه دیدگاه و فلسفه‌ی شما از زندگی باشه... کاربرد درون مایه در داستان، به نحوی خاص انجام می‌گیره. درست مثل چاشنی غذا... باید با داستان مخلوط شده باشه.

به این معنی که، شما نتونید اون رو در یک جای مشخص از کتاب، پیدا کنید! باید اون رو تو دل داستان محو کنید... اون هم تا حدی که به تجربه‌ی حسی‌ای که می‌خواید به خواننده ببخشید، لطمه نزنه! فقط این طوری که درون مایه (غذا) نه شور می‌شه و نه بی‌نمک!!! درونمایه، ویژگی‌های خاص خودش رو داره:

1. واقعیت داشتن: درون مایه باید به حقیقت رو درباره‌ی جهان فاش کنه. (چه خوب، چه بد).
2. مهم بودن: درون مایه باید درباره‌ی چیزی باشه که خواننده و شخصیت‌ها برایش بجنگند!
3. کوتاه بودن: باید بتونید اون رو در حدیه جمله‌ی کوتاه خلاصه کنید.

در ادامه درون مایه‌هایی از ده رمان مشهور از ژانرهای مختلف رو براتون ذکر می‌کنیم. پیشنهاد می‌کنم اونها رو با هم مقایسه کنید و به اهمیت اون درون مایه در هر ژانر، از یک تا ده، نمره بدید:

1. ارباب حلقه‌ها، جی. آر. آر. تالکین (خیال انگیز): سرانجام، نیکی بر بدی پیروز خواهد شد، زیرا بدی خود تیشه بر ریشه‌اش می‌زند.
2. غرور و تعصب، جین آستن (عاشقانه): شخصیت یک مرد از ثروت، ظاهر یا شوخ طبعی او مهم‌تر است.
3. قبیله‌ی خرس‌غار نشین، جین اول (تاریخی): آدم‌های نخستین هم انسانند.
4. راز داوینچی، دن براون (رمز آلود): شاید هر آنچه تا به حال درباره‌ی مسیح شنیده‌اید، به یک باره دستخوش تغییر شود.
5. رویاهایت را به من بگو، سیدنی شلدون (جنایی): عمیق‌ترین دردهای ما ریشه در گذشته دارند و گذشته، می‌تواند آنها را التیام ببخشد.
6. تماس، کارل سیگن (علمی-تخیلی): خداوند یک ریاضی‌دان است.
7. جاسوسی که از سردسیر آمد، جلن لوکاره (مهیج-جاسوسی): جاسوسی کسب و کاری بسیار، بسیار، بسیار کثیف است.
8. شرکت، جان گریشام (مهیج-حقوقی): مواظب باش چه آرزویی می‌کنی.
9. چشمک، تد دکر (مهیج-مذهبی): خداوند بر همه چیز احاطه دارد؛ چه باور داشته باشید، چه نه.
10. استخوان‌های دوست داشتنتی، آلیس سبولد (ادبی): عدالت هنوز در دنیا وجود دارد.

به سراغ مهم ترین عنصری می ریم که به داستان رو باور پذیر می کنه: شخصیت پردازی.

شخصیت ها، بازی گران داستان شما هستند. اونها باید واقعی به نظر برسند، حال، گذشته و آینده داشته باشند و تصمیم بگیرند، بترسند، ببازند یا ببرند، فکر کنند و عاشق بشند، مثل هر انسان دیگه ای. بله خواننده ها باید بتونند خودشون رو جای شخصیت های شما بذارند! این همون چیزیه که شخصیت پردازی رو سخت می کنه! اما نگران نباشید، ما اینجایم تا کمکتون کنیم!

قطعا شما باید برای خلق شخصیت هاتون نوآوری کنید. اما، مجبورید از یه سری الگو هم کمک بگیرید. در واقع شما این کار رو به صورت ناخودآگاه انجام می دید! به این الگوها، **کهن الگو** گفته می شه. این الگو ها برای همه ی ما آشنا هستن، چرا که ما اون ها رو تو همه ی داستان هایی که پدر بزرگ و مادر بزرگ های ما برامون تعریف می کردند، ملاقات کرده ایم! برای مثال...

**قهرمان:** یا آدم خوبه ی داستان! معمولا نقش اول و آدم اول داستان، که از بین آدم های معمولی پیدا شده. ضعف هایی هم داره اما آگه تربیت بشه، می تونه به اونها غلبه کنه! و گرچه اشتباهاتی می کنه ولی در آخر، داستان رو به پایان خوشش نزدیک می کنه. (البته نه همیشه!) اون یه شخصیت سفیده.

**نا قهرمان:** یا آدم بده ی داستان! معمولا دشمن بزرگ قهرمان داستانه. در رمان های چند جلدی، مثلا مجموعه های جنایی یا تخیلی ممکنه در هر جلد یه ناقهرمان در برابر قهرمان قرار بگیره و ممکنه، یه ناقهرمان تو چند جلد هم ظاهر بشه! ناقهرمان، ممکنه شخصیت اصلی داستان هم باشه یعنی نقش منفی می تونیم بگیریم اون شخصیتی با رنگ خاکستری یا سیاهه.

**ضد قهرمان:** شبیه قهرمانه، اما بعضی از ویژگی های اون رو نداره و بهتر بگیریم، شخصیتش خاکستری یه.

**وردست:** در رمان های جنایی و تخیلی بیشتر دیده می شه. دوست قهرمان داستانه! (وردست کار آگاه).

**مرشد:** معمولا آدم دنیا دیده و مسنی یه که قهرمان داستان رو به سمت درست، هدایت می کنه. مرشد، نقش خطرناکی یه! اکثرا می میره و ناپدید می شه و قهرمان رو که هنوز کاملا آموزش ندیده، وسط مهلکه، به حال زار خودش رها می کنه!!! البته ممکنه مرشد، جوون باشه، زن باشه و حتی یه بچه یا ندای درونی باشه!

علاوه بر اینها، شاید، ابله، جادوگر، قصه گو، قلدر، دوچهره و... هم کهن الگو هستند. کهن الگوها می تونند به شما کمک کنند، به خصوص در داستان های تخیلی. اما، حواستون باشه که از اونها کلیشه نسازید!

دومین موضوعی که در رابطه با شخصیت شما اهمیت داره، اینه: **پیشینه شخصیت**. یعنی، گذشته ی شخصیت شما، به اضافه ی تمام افکار، احساسات، باورهاش و اتفاقات مهم زندگی اش و ویژگی های شخصیتی اش! مطالبی که الان می گم کمی کسل کننده هستند و ممکنه به طور کامل درکشون نکنید! اما حقیقت دارن. شخصیت شما، دیروز به دنیا نیومده. اون گذشته ای داره که به عهد دقیانوس بر می گرده و لزوما بدبخت یا خوشبخت نیست. احساسی هم که به گذشته ی خودش داره، چیزی ساده و قابل فهمیدن نیست! این مهمه که، سعی کنید شخصیت هاتون رو بفهمید. و خودتون رو به جای اونها بذارید تا ببینید، اگر در موقعیت مهمی بودید، چه تصمیمی می گرفتید؟ اون تصمیم چه اثری بر روی آینده تون و اطرافیان تون می گذاشت؟ آیا اون تصمیم، از گذشته ی شما نشات گرفته بود یا نه؟؟؟ خب... برای همین چیز هاست، که شما باید پیشینه ی شخصیت هاتون رو بنویسید! تا درکشون کنید. به خصوص اگر با الگوی دانه برفی یا طرح جامع کار می کنید. (نویسنده های غریزی، اول باید تا پایان داستان صبر کنند. بعد، به سراغ ویرایش شخصیت ها برنند!) اگر شما شخصیت ها تون رو درک نکنید و نپذیرید، خواننده ها هم اونها رو نمی پذیرند. باید کاری کنید که عاشق شخصیت هاتون بشید! در این صورت، خواننده ها هم عاشقشون می شنند! (درست مثل دایانا، در داستان فرمانده یونگ. و شخصیت های داستان شهر شیاطین. شخصیت پردازی مهسا بی نظیره!)

در عین حال، پیشینه برای خواننده ها اهمیت چندانی ندارد. اونها ازش متنفرند! کدوم خواننده ای به داستان پرهیجان رورها می‌کنه تا به توضیحات خواب آور دربارہ ی گذشته ی کسالت بار یه نفر گوش بده؟! ما نویسنده ها، مجبور هستیم، پیشینه ی شخصیت رو به طور نامنظم، در بخش های کوتاه به خورد خواننده بدیم تا هم برایش سوال ایجاد کنیم و هم، مجبور نشیم در آخرین فصل داستان، با نوشتن بیست صفحه پیشینه، هیجان خواننده رو از بین ببریم! همینطور هم، مجاز نیستیم فصل اول رو به پیشینه اختصاص بدیم، همونطور که کلاسیک نویس های رنسانس، این کار کسل کننده رو انجام می دادند!! برای نوشتن پیشینه شخصیت، از مراحل زیر تبعیت کنید! اول، ورق و کاغذی بردارید و:

1. شخصیت تون رو توصیف کنید. همه ی احساساتش، وسواس هاش، ترس هاش، هوشش یا دست و پاچلفتی بودنش... هر ویژگی ای، چه مهم، چه غیر مهم! کوچکزین ویژگی می‌تونه سرنوشتش رو تغییر بده!

2. درباره ی خانواده، دوران تولد، کودکی و نوجوونی اش بنویسید. یا تمام اسرا و جزئیات!

3. درباره ی بزرگسالی، پیری (اگر به این سن می‌رسه!) و تشکیل خانواده دادنش، شغلش، تحصیلاتش، سرگرمی هاش، سفر هاش و... هم بنویسید! به خصوص اگر اتفاق مهم، خوشایند یا دردناکی تو زندگی اش افتاده، بنویسید. اگر قراره تو داستان بمیره، از مرگش هم بنویسید.

4. با شخصیت تون مصاحبه کنید و از ارزش ها، اهداف و انگیزه هاش بپرسید. این... چیزیه که اون رو باورپذیر می‌کنه. در جلسه ی بعدی، راجع بهش حرف می‌زنیم!

همونطور که می‌دونید، ممکنه همه ی شخصیت های شما، نقشی به یک اندازه پررنگ، در داستان نداشته باشند یا حضور کوتاهی داشته باشند. ممکنه همه ی اونها انسان نباشند. ممکنه شما بخواید خودتون رو به تصویر بکشید، یا کسی که فقط شبیه شماست! شاید بخواید درباره ی شخصی مشهور یا تاریخی، داستان بنویسید! به هر حال، چه اونها انسان باشند یا حیوان یا... مهم عمق و باور پذیر بودنشونه. به عنوان نکته ی پایانی! می‌خوام درباره ی شخصیتی با شما صحبت کنم که ممکنه ندونید. اما یه تکنیک جذاب در نویسندگی یه! اکثرا هم در رمان های جنایی و معمایی استفاده می‌شه: **سایه**.

**سایه**، شخصیتی در داستانه که به خواننده ها و معمولاً، نقش اول داستان القا می‌شه که وجود داره. حال اونکه وجود خارجی نداره و فقط یه فریبه برای نقش اول، یا خواننده ها! که در جایی از داستان، با اختیار نویسنده، برای عوض کردن مسیر داستان و یا، غافلگیر کردن خواننده ها، برملا می‌شه که وجود نداره! این تکنیک رو شاید، خیلی از نویسنده ها بلد نباشند و یا نتونند استفاده کنند، اما... تمرین برای استفاده از اون می‌تونه مفید واقع بشه. به خصوص اگر می‌خواید در ژانر رمزآلود بنویسید. سخت ترین قسمت کار اینه که مطمئن بشید، خواننده به وجود نداشتن اون شخصیت، پی نبرده.

مثال هایی از سایه، می‌تونند اینها باشند: شخصیت های دیگر قهرمان داستانی که به اختلال تجزیه ی هویت یا نشانگان چندشخصیتی مبتلاست! یا، مثلاً، توهم یه بیمار اسکیزوفرنیک! اون بیمار، برای خودش یه شخصیت دیگه که ممکنه دوستش باشه یا دشمنش باشه رو خلق می‌کنه! (مرشد یا ناقهرمان خیالی!) حتی ممکنه یه روح باشه یا یه سایه یا ندایی درونی از بیرون... که قهرمانتون فکر کنه ندای شیطانیه، یا ندای فرشته ها!!!

می پردازیم به ویرایش شخصیت ها! منظور ما از ویرایش هم وقتی یه که نوشتن متن اولیه ی داستان شما به پایان رسیده، ولی ازش راضی نیستید و می خواهید تغییراتی توش اعمال کنید تا بهتر بشه! اگه اینجا دوست نویسنده ای هست که داستان تموم شده ای داره که از شخصیت هاش راضی نیست، می تونه با ما همراه بشه تا یادگیره شخصیت هاش رو اصلاح کنه.

منظور ما از ویرایش شخصیت ها، ویرایش واکنش های اونهاست یعنی، رفتاری که یه شخصیت در مقابل اتفاقات خوب و بد و آدمهای خوب و بد، از خودش نشون می ده. هدف ما اینه که این واکنش ها، معقول و طبیعی باشن. طوری که اگر هر کس دیگه ای خودش رو به جای اون شخصیت بذاره، با خودش فکر نکنه اگر اون بود، جور دیگه ای رفتار می کرد! خب، چه جوری می تونیم شخصیت های واقعی خلق کنیم؟

برای این کار لازمه به شخصیت ها، **ارزش**، **انگیزه** و **هدف** ببخشیم! **ارزش**، به تمام چیزهایی می گن که برای شخصیت بدیهی یه، به اونها ایمان داره و براشون می جنگه. **انگیزه**، چیزی یه که شخصیت رو در طول داستان و ادار به تغییر و پیش روی می کنه تا به آرزو هاش برسه. **هدف**، همون آرزو و آرمان شخصیت شماست و چیزی یه که می خواد هر طور شده بهش برسه و به دستش بیاره. اگه بخوایم جمع بندی کنیم، می تونیم بگیم، ارزش ها انگیزه ها رو به وجود می آرن و انگیزه ها کمک می کنند تا شخصیت ها به هدف نهایی برسند! یا خیلی ساده:

**ارزش** <===== < انگیزه <===== < هدف.

راحت ترین روش برای طراحی شخصیت های خوب، ایجاد پرونده ست! درست مثل یه پرونده ی بیمارستان! یا پرونده ی وکلا شما می تونید اون رو روی کاغذ بنویسید یا برای شخصیت ها، فایل های جداگانه ای درست کنید. (فقط مهم اینه که پرونده های شما دم دست باشن!) از ابتدای نوشتن داستان، می تونید اطلاعات جزئی و دقیق شخصیت ها تون رو به عنوان پیشینه شخصیت، ظاهر و... توی پرونده ی هر کدوم، بنویسید. بعد از اون، برای شخصیت ها ارزش، انگیزه و هدف ایجاد می کنید.

**ارزش:** هر کسی، در زندگی اش به چیزهایی باورداره و به نظرش منطقی و طبیعی میان این ارزش ها، از فرهنگش، جامعه اش و خانواده اش به اون رسیده و ناخودآگاه، به وجود اومده! ممکنه ارزش های یه نفر، درست باشن یا نادرست، خوب یا بد... ممکنه همه ی اونها در یه جهت نباشن! و با هم متناقض باشن! این موضوع مهم، (یعنی تناقض ارزش ها) باعث می شه شخصیت اون فرد، تک بعدی و یکنواخت نشه و پیچیده بشه. ما چیزی به اسم آدم معمولی نداریم، همه ی انسانها، اگه تلاش کنیم اونها رو بشناسیم، شخصیت هایی پیچیده هستن! در نتیجه، ما توقع داریم شخصیت های داستانی هم مثل آدم های واقعی باشن پیچیده!

ارزش یعنی، برای شما، هیچ چیز مهم تر از... نیست: عشق، کار، جلب احترام دیگران، پول، راستگویی، شهرت، برادر کوچیکترتون، سلامتی، تنها موندن و...! ارزش ها، همین چیزها هستن. ممکنه حتی برای یک نفر، مثلاً برای رابرت لانگدون (شخصیت داستان نماد گمشده، دن براون) محافظت از ساعت میکی موس اش، ارزش باشه! و ممکنه برای یک نفر هم، نجات جون انسانها ارزش باشه یا حتی قتل عام انسانها!!! مهم اینه که ارزش ها با هم متناقض باشن و یکی، مانع اون بشه که شخصیت شما، دیگری رو انتخاب کنه. مثلاً، شخصیت شما، هم پول برایش ارزشه و هم انسانیتش! شما باید در داستان، اون رو بر سر دو راهی پول و انسانیت، قرار بدید... اون رو لای منگنه بذارید تا عذاب بکشه و مجبور بشه تصمیم بگیره و تغییر کنه. شناخت شخصیت ها، کاملاً یه کار روانشناسانه ست و اگر فکر می کنید این کار به شما کمک می کنه، می تونید کتاب های روانشناسی در این زمینه بخونید! (مثلاً این: ماندن در وضعیت آخر؛ امی و تامس هریس.)

**انگیزه:** انگیزه های هر فرد، از ارزش های اون ناشی می شن. اگر بر فرض مثال، ارزش های شخصیت شما، نجات جون انسانها و پول، باشن، شخصیت شما ممکنه انگیزه ی پزشک شدن رو پیدا کنه. اگر ارزش ها رو پیدا کنید، پیدا کردن انگیزه چندان سخت نیست. راه راحت تر، تعیین هدف شخصیت شماست. بعدش می تونید از خودتون بپرسید که چرا

شخصیت من می خواد به این هدف خاص برسه؟ اینطوری می تونید انگیزه اش رو پیدا کنید. مهمه که بفهمید، چه چیزی شخصیت شما رو بر می انگیزه که تو خودش تغییر ایجاد کنه و برای رسیدن به هدفش تلاش کنه؟

**هدف:** هدف شخصیت ها، به خصوص هدف نقش اول یا قهرمان داستان، از هدف اصلی داستان تون ناشی می شه. اگه هدف شخصیت داستان شما نجات اخترک ب 612 از چنگال بائباب هاست، پس هدف شخصیت اصلی داستان شما هم همینه! انگیزه اش هم می تونه این باشه که اخترک رو برای وجود شازده کوچولو آماده نگه داره! چون اون باور داره که شازده کوچولو یه روزی به اخترکش بر می گرده. و در عین حال می دونه که نیش مار زنگی کشنده ست و ممکنه شازده کوچولو مرده باشه! در این بین، داستان شما کشمکش درونی این آدمه که آیا اخترک رو به حال خودش رها کنه یا منتظر بمونه!

هدف همه ی شخصیت های یک داستان، با هم یکی نیست. همینکه در داستان شما هم قهرمان وجود داره و هم دشمنانش... اون ها برای ارزش های متفاوتی می جنگند، هر کدوم شون هم فکرمی کنند خودشون مهم ترین شخصیت داستان هستن!!! ممکنه بعضی هم انگیزه یا هدف یکسان، با ارزش متفاوت داشته باشن... آخرین نکته هم اینه که باید، زاویه ی دید و شخصیت اصلی تون رو به دقت انتخاب کنید. تمام این ها می تونند روی نحوه ی ویرایش شما، تاثیر بذارند!

می‌خوایم مهم‌ترین مبحث از تکنیک‌های نویسندگی رو شروع کنیم: پی رنگ! خب، گفتیم که پی رنگ، مجموعه‌ای از اتفاقات و کنش‌ها و واکنش‌های داستان، یا همون ساختار داستانه و به سه لایه‌ی فوقانی، میانی و پایینی تقسیم می‌شد! اول از همه، به لایه‌های فوقانی پی رنگ می‌پردازیم:

1. خط داستانی
2. ساختار سه پرده‌ای

### خط داستانی

خط داستانی، جمله‌ای کوتاهه که ماجرای کلی داستان رو به شکل هیجان‌انگیزی، بیان می‌کنه! دلیل اصلی وجود خط داستانی، زنجیره‌ی فروشه: کتاب شما باید مراحل زیادی رو پشت سر بذاره تا به دست خواننده‌ها تون برسه! اگه شما ننویسید، داستان رو به شکلی ساده، و کوتاه، پشت جلد کتاب بنویسید، شانس تبلیغ شدن کتابتون رو از دست داده‌اید! چرا که، یا کارمندهای کتابفروشی اصلاً چیزی درباره‌ی کتابتون نمی‌دونند که به دیگران توضیح بدن، و یا هرکسی که کتاب رو خونده از دید خودش - که لزوماً کامل و درست هم نیست - توضیح می‌ده و ممکنه روی خواننده‌ها اثر بدی بذاره! و حتی برای فروختن رمان به ناشر، کمیته‌ی نشر و... هم، شما به خط داستانی منسجمی نیاز دارید تا اونها، موضوع رو به راحتی تعریف کنند.

یک خط داستانی خوب، باید این ویژگی‌ها رو داشته باشه:

1. کوتاه باشه بین 15 تا 25 کلمه! (هرچه کمتر، بهتر!) (اینجوری، حفظ کردنش هم آسون‌تر می‌شه.)
2. سوال داستانی رو مطرح کنه: اینکه آیا، شخصیت داستان شما، به هدفش می‌رسه یا نه؟ (اما نه علنی!)
3. به خواننده سرنخی از انتهای داستان، نده!
4. ترغیب‌کننده باشه.
5. داستان اصلی رو روایت کنه و به حاشیه نره!
6. به تعداد شخصیت‌های کمی اشاره کنه تا حد ممکن، به جای به کار بردن اسم شخصیت‌ها، از القاب جذاب و مختلفی استفاده کنید!!! مثلاً، "هنرمند بندبازی که دستش رو از دست داده" به جای کوین. مگر اینکه از یک شخص مشهور یا تاریخی صحبت کنید مثلاً انیشتین!
7. از فعل‌ها و صفت‌های جذاب استفاده کنید: رعشه، گلاویز شدن، جوان، نافرجام، فاجعه...
8. قبل از نوشتن داستان، وقتی داستان می‌نویسید و در پایان داستان، باید ویرایش بشه. اونقدر باید خط داستانی رو تغییر بدید تا مطمئن بشید هم ساده ست و هم جذاب!
9. فقط یه بخش رو روایت کنه: مهم‌ترین و جالب‌ترین بخش داستان.
10. و مهم‌تر از همه اینکه، تا حد ممکن از چیزهای غیر ضروری، خالی باشه!

حالا به سه مثال از خط داستانی چند رمان مشهور، توجه کنید:

1. چشمک، تد دکر (مذهبی): زن جوان سعودی در حال فرار از خانواده‌اش، با نابغه‌ی فیزیکی که به تازگی فهمیده می‌تواند آینده را ببیند، آشنا می‌شود!
2. تماس، کارل سیگن (علمی-تخیلی): زن فضانورد جوانی متوجه سیگنال‌های رادیویی بیگانه‌ها از یک ستاره‌ی نزدیک می‌شود.
3. راز داوینچی، دن براون (مهیج): نمادشناسی از هاروارد، همراه با خانم رمزنگاری از فرانسه، طی جدالی مرگبار، معمای جام مقدس را حل می‌کنند.

یه رمان باید اونقدر ساده باشه که بشه تو یه جمله خلاصه و تعریفش کرد و در عین حال، اونقدر پیچیده باشه که نوشتنش صدها صفحه رو پر کنه و خواننده ها رو چندساعتی سرگرم کنه! (من با این چندصدصفحه چندان موافق نیستم. از رمانی صد صفحه ای مثل شازده کوچولو می شه همونقدر لذت برد که از رمان هزار صفحه ای نماد گمشده!!! اما منتقدها و خواننده ها همگی با من موافق نیستند، پس شما چندصد صفحه بنویسید!)

ارسطو، زمانی گفته که هر داستان شروع، میانه و پایانی داره. ساختار سه پرده ای هم از همین اصل، ریشه گرفته پرده ای یکم شروع داستانه، پرده ای میانی، همه ای اتفاقات واسطه داستان و پرده ای سوم، آخر داستانه! همونطور که به نظر می آد پرده ای دوم از بقیه مهم تر و طولانی تره! ما این ساختار سه پرده ای رو به چهار فاجعه، یا چهار اتفاق مهم تقسیم می کنیم:

1. پرده ای اول، تقریباً ربع اول داستان رو به خودش اختصاص می ده و با یه فاجعه ای اساسی به پایان می رسه. (می تونیم بگیم پرده های سالن نمایش، فرو می افتند!!!)
2. پرده ای دوم، به فاجعه ای دوم و سوم ختم می شه که یکی از دیگری بدترند!!! فاجعه ای سوم داستان رو به پرده ای سوم یا قسمت پایانی اش منتهی می کنه، جایی که سرنوشت قهرمان مشخص می شه!
3. پرده ای سوم یا پرده ای آخر، یه نقطه ای اوج داره که همون آخرین فاجعه ای داستانه و بعد از اون باید به سوال داستانی پاسخ داده بشه. و هر چیزی که بعد از اون اتفاق بیفته در راستای کاهش تب و تاب داستان و جمع و جور کردن داستانه!!!

در حقیقت، فاجعه ای دوم و سوم، همون پادزهری یه که باعث می شه میانه ای داستان رو معلق نگذاریم و از اصل داستان که همون اتفاقات مهم داستانه، بدون توجه رد نشیم. اصلاً خواننده برای همین اتفاقاته که داستان رو می خونه! البته که پایان داستان هم مهمه. ولی، اکثر داستان ها پایانی معمولی دارند. مگر اینکه نهایت تلاشتون رو بکنید و به جای یک پایان لزوما تلخ یا شیرین، یک پایان تلخ و شیرین بسازید، که این پایان ها تو ذهن ماندگارند!!!

حالا برای مثال، ساختار سه پرده ای دو رمان مشهور "غرور و تعصب" و "نماد گمشده" رو، در چند جمله مرور می کنیم. هر یک از این جمله ها بیانگر یک فاجعه یا اتفاق مهمند:

### "رمان غرور و تعصب":

1. ویکهام به لیزی می گه که آقای دارسی، از نظر مالی اون رو به خاک سیاه نشونده و باعث می شه رفتار لیزی با دارسی سردتر بشه. (برای دارسی مهم نیست، اما مجبور می شه لیزی رو ترک کنه.)
2. دارسی خواستگاری از لیزی رو خراب می کنه و به لیزی بی احترامی می شه. دارسی دیگه شانسی برای ازدواج با لیزی نداره اما عاشقش می مونه! 3. از طرفی، ویکهام با لیدی، خواهر دیزی فرار می کنه و امید از دواج هر پنج خواهر رو به باد می ده.
4. دارسی، از اینکه شخصیت شیطانی ویکهام رو از بقیه پنهان کرده بود، متأسفانه و سعی می کنه لیدی رو نجات بده. این موضوع باعث می شه پایان خوشی برای اون و لیزی رقم بخوره!

"رمان نماد گمشده": پرده ای یکم: 1. رابرت لانگدون با فریب به آمریکا کشونده می شه و بعد از اینکه دست بریده ای دوستش پیتر رو وسط موزه می بینه، متوجه می شه پیتر گروگان گرفته شده و جونش در خطر. (و خودش به اینجا کشونده شده تا جون دوستش رو با رمزنگاری و پیدا کردن هرم گمشده ای اسرار، نجات بده!)

پرده ی دوم: 2. لانگدون هرم رومی دزده و با کمک دوست پیتر فرار می کنه. اما حالا دیگه سی آی ای هم دنبالشه. در این بین اولین رمز هرم رو آشکار می کنه. 3. لانگدون خواهر پیتر، کاترین رو پیدا می کنه و دومین رمز مهم هرم هم آشکار می شه. اما گروگان گیر اونها رو به دام می اندازه و از دست سی آی ای که در حقیقت می خواسته کاترین و رابرت رو نجات بده، درشون می آره! (گروگان گیر رابرت رو مجبور می کنه آخرین رمز هرم رو حل کنه و یه جور مرگ نمایشی براشون ترتیب می ده. و به سراغ هدفش می ره.)

پرده ی سوم: 4. سی آی ای، کاترین و رابرت رو نجات می ده و رابرت به دنبال گروگان گیر می ره و برای نجات جون پیتر با گروگان گیر گلاویز می شه. گروگان گیر می میره ولی اونها می فهمند کسی نبوده جز پسر پیتر که سالها پیش خانواده فکر می کردن مرده، و برای انتقام برگشته بوده! (پیتر، با اینکه دست راستش و پسرش رو از دست داده، حقیقت هرم رو به رابرت نشون می ده... این پایان تلخ و شیرین، به ما می گه که هنوز هم امید وجود داره!)

**صحنه:** به کوچک ترین بخش معنی دار از یه داستان، **صحنه** می گیم. یک صحنه، قسمتی از داستانه که شروع و پایان مشخصی داره و معمولا، با ارتباط معنا داری، به صحنه های قبل و بعدش وصل می شه. یک صحنه ممکنه در حد یه پاراگراف، یا حتی یک بخش چند صفحه ای و یا یک فصل چند ده صفحه ای رو شامل بشه! این، بستگی به خود نویسنده داره. ممکنه در صحنه ای، اتفاق به خصوصی بیفته و نویسنده اون رو تا رسیدن به قسمت به خصوصی از داستان، نیمه کاره بذاره! این اتفاق در رمان های هیجان انگیز و رمز آلود، زیاد می افته و علتش، جذاب کردن داستان و کنجکاو کردن خواننده هاست.

**فهرست صحنه ها،** فهرستی یه که اتفاق های داستان رو، بدون ترتیب تاریخ و برحسب فصل های داستان، به طور مختصر، پشت سر هم می چینه! این هم یه جور خلاصه کردن داستانه. البته، نوشتن خلاصه ی داستانی، روش به خصوصی داره. خلاصه ی داستانی بیشتر به درد دبیر انتشارات و ویراستار می خوره و فهرست صحنه ها، به کار خود نویسنده میاد!

اما، چطور می شه یه خلاصه ی داستانی نوشت؟ در حقیقت، ما می تونیم داستان رو در حد یک جمله خلاصه کنیم، که به اون خط داستانی می گیم. می تونیم اون رو در چهار اتفاق مهم خلاصه کنیم، که در این صورت بهش می گیم ساختار سه پرده ای! و ممکنه خلاصه ی کوتاه بنویسیم، یا خلاصه ی بلند، که بهش می گیم فهرست صحنه ها!

**خلاصه ی داستانی،** خلاصه ای در حد دو سه صفحه ست که به کمک ابزار **چکیده ی روایی** و به ترتیب تاریخ زمانی رخ دادن اتفاق ها، تهیه می شه. این ترتیب، ممکنه دقیقا با ترتیب رخ دادن اتفاق هایی که داستان رو جلو می بره، یکی نباشه. مخصوصا اگه داستان شما رمز آلود باشه و مجبور باشید اتفاق ها رو پس و پیش بنویسید! اگر داستان خیلی حجیم باشه، ممکنه خلاصه به پنجاه صفحه هم برسه! شیوه ی نوشتن شما در خلاصه ی داستانی، باید مثل یه گزارش خبری، بدون هیچ توصیف و قضاوتی باشه.

نوشتن فهرست صحنه ها، به شما این امکان رو می ده که بعد از اتمام داستان، می تونید ترتیب اتفاق ها رو به هم بریزید. تهیه ی یه فایل ورد از فهرست صحنه ها تون می تونه باعث بشه وسط داستان، خط داستانی رو گم نکنید و یا نکات مهم داستان رو فراموش نکنید! (و یا اگر فصلی از داستان پاک شد، برای نوشتن دوباره اش به در دسر نیفتید!

و اما در مورد **لایه های پایینی پی رنگ**... این لایه ها، صحنه ها، و ابزار های اصلی نوشتن داستان هستن: گفت و گو، توصیف، کنش، فلش بک، تک گویی درونی، احساسات درونی و چکیده ی روایی. (که اولین مبحث ما بودند!)



سبک حالتی از نگارش، بازی با کلمات و لحن خاصیه که از هنر و ذهنیت نویسنده ناشی می شه. سبک چیز منحصر به فردیه و در طول دوران نویسندگی، به بلوغ می رسه... سبک کامل، اوج هنر یه نویسنده ست. بهترین و در واقع تنها راه کسب دانش در مورد سبک، مطالعه ی سبک نویسنده های مختلف، در ژانری یه که دوست دارید بنویسید. و البته تلاش برای شناختن خودتون، ذهنیت تون و اون چیزیه که شما رو از دیگران متمایز می کنه. (البته، این هم مهمه که شما به چه هدفی می نویسید). حالا، سبک چند نویسنده ی مشهور رو به نمایش می داریم:

### 1. رمان عمومی: (ناطور دشت، جی. دی. سالینجر)

...گفتم: آدم استقرارغش می گرفت، قسم می خورم که عین حقیقته بعد، روز یادبود! توی پنیسی یه روزی هست، به اسم روز یادبود، که در این روز تمام خنگ ها و ناکس هایی که در حدود سال 1776 از پنیسی فارغ التحصیل شده اند، برمی گردن اونجا و رژه راه می اندازن، با زن و بچه ها شون و همه ی قوم و خویش شون! کاش تو این پیرمرد رو که پنجاه سال از عمرش می گذشت می دیدی. کاری که اون کرد این بود که اومد توی اتاق، در رو زد و از مون پرسید که آیا ممکنه بهش اجازه بدیم که از حموم استفاده کنه. می دونی چی گفت؟ گفتش می خواد ببینه که آیا هنوز اسمش روی در یکی از مستراح ها هست یا نه!

### 2. رمان عاشقانه (جین ایر، شارلوت برونته)

- از ایرلند خوشت خواهد آمد، جین، آنطور که می گویند، فکر می کنم مردم آنجا بسیار خون گرم باشند.

- آن جا خیلی دور است، آقا.

- مهم نیست، سفر برای دختری با موقعیت تو نمی تواند مانعی باشد.

- سفر مطرح نیست، بلکه فاصله و دریا مطرح است.

- فاصله از چه...؟

- از انگلستان و از تورنفلد و ...

- خوب؟

- از شما، آقا.

این کلام را بی اراده ادا کردم و کم ترین اختیاری در ادای این عبارت نداشتم. و سپس اشکم سرازیر شد...

### 3. رمان مهیج (سکوت بره ها، توماس هرریس)

کاترین مارتین نمی دانست چه مدت از اسارتش می گذشت. کاترین می دانست که آن مرد به دنبال مقاصد شومی است. وی می خواست که رباینده را خارج از چاه ببیند، کاملاً از نزدیک؛ هرچه به او نزدیک تر می شد، امکان مبارزه و جنگیدن بیشتر میسر بود. او غذای کافی برای خوردن نداشت و می دانست که باید هنگامی با رباینده بجنگد، که نیروی مبارزه داشته باشد... اشکهای گرم کاترین بر روی گونه هایش فرو ریخت و از آنجا بر روی پیراهنش چکید و گرمی اشک را، پس از جذب شدن به وسیله ی پیراهن، روی سینه اش حس کرد. کاترین یقین حاصل کرد که بی شک، کشته خواهد شد...

### 4. رمان رمز آلود (شیاطین و فرشتگان، دن براون)

لانگدون اعتراض کرد: مواظب باش! تو نباید...

ویتوریا اهمیت نداد و در نور کم غروب، شروع به خواندن کرد. لانگدون، با احساسی مانند یکی از هم عصران گالیله که برای اولین بار است که این شعر را می شنود، سراپا گوش شد: از مقبره ی قدیمی سانتی/در گذر از روم/عنصرهای سری آشکار می شود./جاده ی اشراق در مسیر آزمایشی مقدس است،/بگذار فرشته ها در این جستجوی والا، راهنمایت باشند...

ویتوریا ساکت شد. واضح بود که جاده ی اشراقیون از مقبره ی سانتی شروع می شود؛ از آنجا و در سرتاسر رم، علامت ها راه را مشخص می کنند... عنصر های سری که مشخص بود: خاک، باد، آتش و آب.

### 5. رمان جنایی (رویاهایت را به من بگو، سیدنی شلدون)

ستوان گفت: "این را در ظرفشویی پیدا کردم."

ستوان التن لبه ی کارد قصابی خون آلودی را در دست گرفته بود و گفت: "این شسته نشده، فکر می کنم روی آن اثر انگشت باشد." کاستاف، کارآگاه دیگر از حمام بیرون آمد و به سرعت به سوی آشپزخانه رفت. یک انگشتی زمرد و الماس را که در دست داشت، نشان داد و گفت: "این را در جعبه ای که در حمام بود پیدا کردم. این انگشت با مشخصات انگشتی که جین کلود در شهر کبک به تانی پریسکات داد، تطبیق می کند." هر سه مرد به همدیگر نگاه کردند. کلانتر دلینگ گفت: "این با عقل جور در نمی آید." کارد قصابی و انگشت را از آنها گرفت و به اتاق نشیمن برگشت. در همین وقت تلفن وی زنگ خورد. گزارش از آزمایشگاه مرکز تحقیقات پلیس در واشنگتن بود.

کلانتر دلینگ گفت: "آنها مطالعه ی اثر انگشت های قاتل بر روی اجساد قربانیان به پایان رسانیده اند. اشلی پاترسن... تانی پریسکات... و الیت پیترز... هر سه یک نفر هستند. لعنت بر او باد!

## 6. رمان علمی تخیلی (سفر به اعماق زمین، ژول ورن)

...دهانه ی کوه سنه فل دارای شکل مخروطی بود و حالت سرایشی داشت که محیط آن نیم فرسنگ می شد و عمق آن را دو هزار پا، تخمین می زدند و معلوم بود اگر از یک چنین دهانه ای، انفجاری رخ دهد، چه قیامتی برپا خواهد شد! بنابراین فرو رفتن در یک چنین دهانه ای، آن هم اگر فعالیتی داشته باشد، کار دیوانگان است! اما ما به همراه پروفیسور به آن سفر خواهیم کرد...

## 7. رمان خیال انگیز (هری پاتر و سنگ کیمیا، جی.کی. رولینگ)

- به کوچی دیباگون خوش اومدی!

از دیدن چهره ی هیجان زده ی هری، لبخندی بر لب هاگرید نشست. هر دو از گذرگاه رد شدند و بلافاصله هری سرش را برگرداند و دید که گذرگاه کوچک و کوچک تر شد و دیوار به شکل قبلیش در آمد! پاتیل های کوچک و بزرگی که جلوی فروشگاهی در نزدیکی آنها بودند، نور خورشید را منعکس می کردند... هری با شور و اشتیاق همه چیز را از نظر می گذراند. فروشگاه ها، جنس های بیرون آنها، مردمی که سرگرم خرید بودند... زن فربه ای که جلوی یک عطاری ایستاده بود فریاد می زد: بدو بیا... جگر سیاه ازدها ببر... سیری هفده سیکل!

از فروشگاه تاریکی، صدای هو هوی جغد بیرون می آمد. چشم هری به چند بچه ی هم سن و سال خودش افتاد که صورتشان را به شیشه ی فروشگاهی چسبانده بودند و جاروهای دسته بلند را تماشا می کردند! بعضی فروشگاه ها ردا فروشی بودند. بعضی دیگر تلسکوپ و ابزار های نقره ای عجیب، طحال خفاش، چشم مار ماهی، کتابهای جادو و طلسم، قلم پر، بطری های معجون و کره ای شبیه کره ی ماه، می فروختند...

## 8. رمان ترسناک (ابلیس، استفان کینگ)

...نورم برونت با وحشت فریاد کشید: "لعنت بر شیطان!" و بعد برگشت و بر شکم گنده اش چنگ زد و بالا آورد. مردی از ماشین بیرون افتاد. بویی که از ماشین متصاعد می شد، بوی مشمئز کننده ای مخلوط از بوی خون، مدفوع، استفراغ و فاسد شدن جنازه بود: بوی شدید و خوفناکی از مرگ تهوع آور. ویک و استو، مدتی داخل ماشین را نگاه کردند. در قسمت مسافر جلو، زن جوانی نشسته بود. لباس گشادش تا بالای زانو رفته بود. دختر یا پسر کوچکی، حدودا سه ساله، به او تکیه زده بود. هر دو مرده بودند. گردنشان مثل تیوب باد کرده و رنگ پوستشان کبود شده بود. چشمهایشان هم باد کرده و بیرون زده بود. از بینی آنها مخاط سرازیر شده و خشک شده بود. مگس دورشان دور می زد و در دهان های بازشان، رفت و آمد می کرد... استو گفت: "اونا مرده ان؟!؟" ویک با سر تائید کرد: "اونا مرده ان... اونا مرده ترین آدمهایی هستن که تا حالا دیده ام!"

بهتون تبریک می‌گم. آموزش "نوشتن" داستان، تموم شده و ما به بخش "ویرایش" داستان رسیده ایم، آخرین و مهم ترین بخش که تا پایان آموزش تکنیک ها، قراره به این مبحث بپردازیم. امیدوارم نکات آموزشی رو به خوبی یاد گرفته باشید! خب، خب! قبل از هر چیز، باید بگم که منظور ما از ویرایش چیه!

ویرایش داستان، هم می‌تونه به لحاظ انشایی و نگارشی باشه، هم ساختاری و فنی. ویرایش نگارشی، چیزی نیست به جز تصحیح غلط‌های املائی، علائم نگارشی و جمله بندی. ویرایش ساختاری هم، مبحثیه که قراره این چند جلسه بهش بپردازیم: (البته، ویرایش شخصیت‌ها رو تو جلسه ی دوازدهم، بحث کردیم). ویرایش خط داستانی و ساختار سه پرده ای، ویرایش صحنه‌ها با توجه به محتوا و ساختار، و قواعد انشایی و نگارشی. البته، جلسه ی آخر درباره ی اینکه چطور می‌شه کتابتون رو به چاپ برسونید هم، حرف می‌زنیم! حالا، می‌تونیم بریم سراغ خط داستانی... (اگه یادتون رفته که خط داستانی چیه، اول به جلسه ی سیزدهم نگاهی کنید!)

اول از همه، تعداد کلمات خط داستانی تون رو بشمرید. اگر کمتر از 25 تاست که هیچ! اگر بیشتره، باید اقل اون رو به 25 تا کاهش بدید! (اگه مطمئن نیستید، یه صفحه ی خالی تو مایکروسافت ورد باز کنید و خط داستانی تون رو تایپ کنید. پایین صفحه، سمت چپ، می‌تونید تعداد کلماتتون رو ببینید!)

تعداد شخصیت‌هایی که در خط داستانی شما هستند رو بشمرید. اگر سه نفر و بیشتر هستند، کم اهمیت ترها رو حذف کنید! به جز شخصیت اصلی، آیا شخصیتی هست که در داستان نقش کلیدی ای داشته باشه؟ اگر بتونید فقط یک شخصیت رو ذکر کنید، و اون هم فقط قهرمان داستان، معلوم می‌شه که کارتون درسته! مگر اینکه شخصیت معروف یا تاریخی ای تو داستان باشه که در جریان "اصلی" داستان قرار بگیره: مثلاً، قهرمان شما بخواد ملکه ی انگلستان رو ترور کنه! در این صورت به هر دو اشاره کنید. راستی، تا می‌تونید از القاب و شغل شخصیت‌ها استفاده کنید و اسم به کار نبرید! شخصیت‌شناس، خواننده رو جذب می‌کنه.

ببینید چند "جریان" و "اتفاق" در خط داستانی تعریف کرده اید. اگر داستان شما راجع به ترور ملکه ی انگلیس باشه، شما حق ندارید از آشپز عرب تبار قصر که عاشق ملکه شده هم صحبت کنید! فقط راجع به یک جریان صحبت کنید: اتفاق اصلی داستان. البته، ممکنه در جایی، آشپز قصر تصمیم به نجات ملکه بگیره اما شما بهتره نامی ازش نبرید. مگر اینکه تبدیل به دشمن اصلی قهرمان داستان بشه! تمام اتفاق‌های فرعی رو حذف کنید. فراموش نکنید، خواننده فقط برای اتفاق اصلی که داستان رو می‌خونه و حاشیه‌های داستان براش چندان جذاب نیستند...

نکته ی آخر هم اینه که اگر خط داستانی شما در پونزده کلمه هم خلاصه شد، نیازی نیست با اضافه کردن چند اسم، اتفاق یا شخصیت، سادگی و جذابیت خط داستانی رو به هم بریزید! هرچه خط داستانی ساده تر، حفظ کردنش هم آسون تر... برای مثال، نگاهی به این خط داستانی بندازید. این، خط داستانی ارباب حلقه‌ها، نوشته ی جی. آر. آر. تالکین هست:

هابیتی در می‌یابد که نابود کردن حلقه ی جادویی اش، کلید رهانیدن زمین میانه از چنگ ارباب تاریکی ست.

دیدید؟ فقط 16 کلمه. 2 شخصیت و جریان اصلی داستان! حتی از فرود و سائورون، به عنوان شخصیت‌های اصلی، در خفا نام برده شده! از کلمه ی هابیت، برای جذاب تر شدن داستان استفاده شده: قهرمان داستان یه کوتوله ست، که به هر دلیلی، صاحب یک حلقه ی به خصوصه. کلمه ی جادویی هم به خواننده می‌فهمونه که داستان، خیال‌انگیزه! همچنین، برای ما این سوال پیش میاد که این هابیت موفق می‌شه یا نه؟ و نجات دادن زمین، کار آسونی نیست و ارباب تاریکی هم موجود قدرتمندی به نظر میاد! اگر فرود و شکست بخوره، زمین در تباهی و تاریکی فرو خواهد رفت! اینجاست که موهای تن خواننده سیخ می‌شه و تصمیم به خوندن کتاب می‌گیره!

حالا، به خط داستانی غرور و تعصب، نوشته ی جین آستن، نگاهی بندازیم:

بانوی جوان انگلیسی از خانواده ای خاص، مورد توجه مرد جوان ثروتمند و متکبری قرار می‌گیرد.

یک جمله، 15 کلمه، 2 شخصیت و یک جریان اصلی! همین کافی بوده تا داستان رو برای دویست سال، مشهور نگه داره. بانوی جوان، احساس و احترام خواننده ها رو ترغیب می کنه. خانواده ی خاص، به ما می گه که در دسرهایی سر راه این خانم جوان هست! یک مرد ثروتمند و متکبر، قطعاً به ما می فهمونه که ممکنه با دختر خوش رفتاری کنه اما اونها عاقبت خوبی نخواهند داشت! مورد توجه واقع شدن، به ما می فهمونه که با یک داستان عاشقانه طرف هستیم!

اوه! بسیار خب! این هم از این... نوشتن خط داستانی، پیچیده ست. ولی البته ویرایش اون چندان سخت نیست: کلمات کوتاه، شخصیت های کم و تعریف کردن جریان اصلی با کلمه های احساس برانگیز! به عنوان تمرین، می تونید در ژانری که کار می کنید، خط داستانی داستان های مورد علاقه تون رو بنویسید و اگر خط داستانی داشتند، اونها رو ویرایش کنید. البته، اگر داستانی تموم شده هم دارید، می تونید همین کار رو باهاش بکنید. خط داستانی، می تونه برای ویرایش به شما کمک کنه.

داستان به سه قسمت تقسیم می شه که در پایان هر قسمت، یک اتفاق یا فاجعه ی مهم وجود داره که مسیر داستان رو عوض می کنه! همچنین، در میانه ی داستان دو اتفاق مهم می افته که داستان رو به بخش پایانی خودش، و شخصیت شما رو به نبرد نهایی اش نزدیک می کنه! برای ویرایش ساختار سه پرده ای:

1. مطمئن بشید علاوه بر حوادث کوچیک، چهار اتفاق مهم در داستان وجود دارند، که شخصیت شما رو دگرگون می کنند و مسیر داستان رو تغییر می دن برای مثال، اولین اتفاق داستان، اون چیزیه که شخصیت اصلی داستان شما رو به یه قهرمان تبدیل می کنه: کشته شدن پدرش به دست مافیا، شکست عشقی، تسخیر کره ی زمین به دست موجودات فضایی، و حتی اینکه شخصیت شما، بفهمه که مبتلا به سرطان شده و وقت چندانی نداره تا به آرزوی کودکی اش، مثلاً سفر به آمازون، برسه! حتی ممکنه شخصیت شما به خاطر یه اتفاق درونی، تحت تاثیر قرار بگیره، و متوجه بشه صداهایی که تو سرش می شنوه به این خاطره که شیزوفرز شده...

به علاوه، باید دو اتفاق مهم بیفته تا میانه ی داستان رو کسل کننده نکنه و داستان از هدف دور نشه. شخصیت شما ممکنه تصمیم بگیره از اون باند مافیایی انتقام بگیره، کره ی زمین رو نجات بده و...، اما فراموش نکنید: در این مرحله، شخصیت شما باید "شکست" بخوره! طبیعیه، چرا که اون تا همین چند وقت پیش یه زندگی عادی داشته! او قهرمان به دنیا نیومده. فاجعه ی سوم، از دومی هم بدتره، مثلاً، شخصیت شما مهم ترین دوست و پشتیبانش رو از دست می ده و تا حد قابل توجهی سقوط می کنه. در حالی که همه نا امیدند و دشمنان شخصیت شما، خودشون رو برای نبرد نهایی آماده می کنند، شخصیت شما عزمش رو جزم می کنه؛ اون دنبال راهیه که به این قضیه پایان ببخشه. و اینجوریه که شما وارد پرده ی آخر می شید! شخصیت شما باید همه ی تلاشش رو بکنه، چون شانس بردنش کمه. اما ممکنه هم که پیروز بشه! این، تا حدی بستگی به شما داره...

2. باید بررسی کنید و ببینید، آیا برخی قسمت های داستان با شتاب بیشتری اتفاق نمی افتند؟ یعنی، شما برای پرده ی اول (معرفی داستان و شخصیتها)، بیشتر از میانه (اصل داستان) وقت صرف نکرده اید؟ یه راه فهمیدنش، شمردن صفحات داستان و تقسیم کردن اون به چهاره پرده ی اول و آخر، هرکدوم یک چهارم از حجم کتاب رو اشغال می کنند، در حالی که پرده ی میانی، نیمی از داستان رو اشغال کرده! البته، هستند کتابهایی که دقیقاً با ساختار سه پرده ای نوشته نشده اند یا، طول پرده های داستان منظم نیست.

3. حالا نوبت به اصلاح پایان داستانه. انتخاب با شماست که پایان داستان چطور باشه. ممکنه شخصیت شما پیروز بشه، یا شکست بخوره، یا حتی پیروز بشه اما با از دست دادن یک سری چیزهایی که براش مهمند... پایان خوب (چه شاد چه غم انگیز) روی خواننده تاثیر به سزایی داره و اگر خواننده احساس کنه پایان داستان ماست مالی شده، هیچ لذتی از داستان شما نمی بره! (قبول دارم که نوشتن یه پایان خوب بسیار سخته.) از طرف دیگه، شما باید سعی کنید پایان غافلگیرانه ای تدارک ببینید. اگر پایان داستان تلخه، سعی کنید اون رو دردناک تر هم بکنید و اگر شیرینه، پیروزی شخصیت تون رو کامل تر جلوه بدید! و اگر هم تلخ و شیرین بود، تضاد بین تلخی و شیرینی رو، مثلاً شادی شخصیت از نجات کره ی زمین و اندویش از مرگ فرمانده ی اصلی و بهترین دوستش رو، پر رنگ تر کنید. بهتون توصیه می کنم انیمه های ژاپنی سینمایی ببینید. مخصوصاً اگر دوست دارید یک پایان تلخ یا غافلگیر کننده داشته باشید! البته، نویسنده هایی مثل موراکامی، اریک امانوئل اشمیت و پل استر هم پایان های غافلگیر کننده ای دارند!

## ویرایش صحنه ها (با توجه به ساختار و محتوا)

گفتیم که اصلی ترین و آخرین لایه ی پی رنگ، چیزی نیست به جز نوشتن خلاصه داستان و فهرست صحنه ها، و صحنه های داستانی! اول از همه اجازه بدید صحنه رو به درستی تعریف کنیم: "صحنه، یه واحد پایه و اساسی داستانه. هر صحنه، یه داستان کوچیکه که شروع، میانه و پایانی داره. در پایان هر صحنه، یکی از شخصیت ها تغییر می کنه و اتفاقی، هر چند جزئی، به وقوع می پیونده." مجموع این اتفاقات در طول داستان، داستان رو به پیش می برند و شخصیت شما رو دستخوش تغییرات بزرگی می کنند.

از نظر **ساختار**، رمان های امروزی دو نوع صحنه دارند:

1. صحنه های کنشی: این نوع صحنه، شامل یه هدف، یه کشمکش و یه پس رفته!

2. صحنه های واکنشی: این صحنه شامل یه واکنش، یه دوراهی و یه تصمیمه!

اما، چطور یه صحنه ی کنشی رو به وجود بیاریم؟ اول از همه، مطمئن باشید در شروع صحنه، شخصیت شما یه هدف خاص داره. بعد هم، کاری کنید که شخصیت شما برای رسیدن به اون هدف تلاش کنه. اما در پایان، باید شکست بخوره! و دچار پس رفت بشه. به مثال زیر توجه کنید:

فرض کنید دو برادر به اسم جیم و باب، کنار کوچه ای در حال دعوا هستند. جیم، 18 ساله، برادر بزرگتره که فهمیده باب، برادر 15 ساله اش سیگار می کشه و به خانواده شون اطلاع داده. باب هم عصبانیه و می خواد از جیم انتقام بگیره... باب، شخصیت مشرفه هدفش: به جیم بفهمونه که عصبانیه و اون رو به سزای عملش برسونه. ولی...! حالا ببینیم چه اتفاقی برای جیم و باب می افته...

دستهام رو با خشم مشت کردم. قطره های عرق از صورتم می چکیدن. روز گرمی بود و درست مثل همیشه، برادر لعنتی ام برام از اینکه چقدر کارم اشتباه بوده و چقدر کار خودش درست، سخنانی می کرد... اون کلمات زهر آگین تو گوشم طنین انداختند: *تو نمی تونی حتی یه کار رو درست انجام بدی، همیشه برای مامان و بابا در دسر درست می کنی. هجوم خون به مغزم رو می شنیدم که آدرنالین زیادی رو با خودش می آورد. دستهام دور یقه اش حلقه شدند و با سر به صورت از خود راضی اش کوبیدم و پرتش کردم وسط خیابون... پوز خندی زد و بیهوش شد. خون تیره رنگ به سرعت آسفالت خیابون رو قرمز کرد. ناخودآگاه قدمی به عقب برداشتم. اتوبوسی از دور، بوق ممتدی کشید...*

اما راجع به صحنه ی واکنشی چطور؟ باب، با نشون دادن خشم خودش یه در دسر دیگه درست کرد و به جیم آسیب رسوند. جیم، حالا وسط خیابونه، سرش شکسته و بیهوشه و اتوبوسی هم داره از رو به رو به سرعت میاد... حالا جیم باید تصمیم بگیره برادرش رو نجات بده یا... ببینیم در ادامه چی می شه:

دستهام شروع کردن به لرزیدن و عرق سردی از پشتم سرازیر شد. پلکهام به شدت از هم باز شدن. نگاهم با ناباوری بین جیم و اتوبوس رد و بدل می شد. صدای شومی تو جمجمه ام منعکس می شد: *تو می تونی از شرش راحت شی... می تونی خلاصش کنی!* سایش لنت اتوبوس روی آسفالت داغ من رو به خودم آورد. با یه حرکت، بدن بی جون جیم رو به کنار خیابون کشیدم. اتوبوس به آرومی متوقف شد... راننده اش پرید بیرون و کلماتی نامفهوم رو فریاد می زد. چیزی نمی شنیدم. محکم به صورت جیم ضربه می زدم و با فریاد می گفتم: *به هوش بیا لعنتی! من دیگه... دیگه سیگار نمی کشم...!* بدون اینکه چشمه اش رو باز کنه با پوز خندی گفت: *احمق. نفس راحتی کشیدم...*

حالا، قصد داریم صحنه ها رو با توجه به **محتوا** شون اصلاح کنیم... برای این کار، به هفت ابزار اصلی نوشتن داستان، اون هم به ترتیب اهمیت شون، احتیاج داریم: کنش داستانی، گفت و گو، عواطف درونی، تک گویی، توصیف، فلش بک و چکیده ی روایی. در داستان های امروزی، خواننده ها انتظار دارند ما اتفاقات رو مثل یه فیلم براشون نمایش بدیم و به نظرشون خیلی کسالت آورده که اتفاقات رو، به جای نمایش دادن، بازگو کنیم! اما چطور می شه این کار رو انجام داد؟

**کنش:** کنش داستانی فقط انفجار یک هلیکوپتر، تعقیب و گریز و تیر اندازی و... نیست، ممکنه مرگ یا پیرمرد، در خواب باشه، یا حتی بازی کودک سه ساله ی شما و حتی افتادن شکوفه های درخت گیلاس... مهم اینه که کنش برای خواننده ی شما اهمیت داشته باشه. در مثال بالا، کنش باب، برای خواننده اهمیت داشت: خواننده می دونست و منتظر بود که باب کاری بکنه و فاجعه به بار بیاره! شکوفه های گیلاس ممکنه شخصیت شما رو به یاد عشق اولش بندازه و یا کودک سه ساله ی شما، زمین بخوره و شروع به گریه کنه. مرگ پیرمرد ممکنه باعث بشه تنها نوه اش بی پناه بشه. مهم اینه که مفهوم و اهمیت داشته باشه!

**گفت و گو و تک گویی:** اگر بین دو یا چند نفر، گفت و گو داشته باشید، یا حتی شخصیت شما با خود حرف بزنه چندان تفاوتی نداره. گفت و گوها باید داخل گیومه، یا پشت سر هم و با علامت خط تیره، نوشته بشن! البته، به جای گفتن حرف ها از زبان خود شخصیت ها، می تونید نقل کنید که چه چیزی گفته شده، اما این کار چندان هیجان انگیز و جالب نیست. وقتی مشخصه که گوینده ی یک حرف کی یه، از تکرار اسمش خودداری کنید! ضمناً، اگر شخصیت شما با نیش و کنایه، لوس و یا با خشم صحبت می کنه این حالت ها رو باید در حرفهاش نشون بدید، نه اینکه فقط به عنوان یک فعل، این حالت رو بهش نسبت بدید. ضمناً، گفت و گوهای هر شخص رو در یک پاراگراف جداگانه، بنویسید!

(مثلاً اگر شخصیت شما یه معلمه، که می خواد شاگرد شیطونش رو تنبیه کنه باید بگه: "خب، خب، می بینم که مثل همیشه تکالیفت رو کامل انجام دادی! نظرت چیه که بری کنار تخته و کتاب به دست، اونجا بایستی تا دوستات تشویقت کنند؟! " نه اینکه "معلم با حالتی کنایه آمیز گفت: برو کتاب به دست، کنار تخته بایست." متوجه شدید؟)

**عواطف درونی و توصیف:** نشون دادن این عواطف کار ساده ای نیست. یه ترفند موثر در اینجا وجود داره و اونم اینه که، سعی کنید احساسات درونی رو با احساسات فیزیکی شخص نشون بدید: یه تیک عصبی؛ مزه زدن، اشک ریختن ناگهانی، عرق کردن و حتی حالت تهوع، تپش قلب و خواب آلودگی، سرما و گرما و حس نا امنی...! البته، از یک سری واکنش ها هم می شه چند جانبه بهره برد. مثلاً، تپش قلب هم در اثر ترس می تونه رخ بده، هم در اثر عشق، هم بیماری و عصبانیت... ضمناً، تا حد ممکن توصیفتون رو با احساسات درونی همراه کنید. مثلاً، شخصیت شما از صعود از کوه هیمالیا، هم سرگیجه می گیره و هم حس افتخار!

**فلش بک و چکیده ی روایی:** به عنوان یه نویسنده، به شما توصیه می کنم کمتر از چکیده روایی استفاده کنید، مگر در حالت های خاص. مثلاً، در داستانهای دارن شان، مثل دموناتا، در جلد سوم کتاب برای رجوع به اتفاقاتی که برای گرویز افتاده، گرویز، بعد از کابوس شبانه ی عموییش، درویش، انشایی که برای معلمش نوشته رو از کمد درمیاره و برای خودش می خونه، انشایی که در واقع خلاصه ی جلد یکمه!

و اما فلش بک... بیشتر، در میانه ی داستان و قسمت هایی که داستان داره کمی کسل کننده می شه، میتونید با فلش بک زدن های پراکنده و مبهم، پیشینه ی داستانی شخصیت ها تون رو کم کم رو کنید و مسیر داستان رو، اونجوری که می خواید، تغییر بدید و البته اون رو هیجان انگیز تر هم بکنید!

منظور ما از ویرایش نگارشی و املائی، اصلاح کردن یک سری از غلط‌های املائی و البته علائم نگارشی، در نرم افزار Microsoft Office Word هست. این قواعد ممکنه هم در نوشتن یه رمان الکترونیکی استفاده بشند، هم در نوشتن یه پایان نامه. در نتیجه این ها قوانینی جامع هستن!

مهم ترین اون قواعد، این‌ها هستن:

0. قبل از هر چیز، شما باید متن رو جاستیفای (Justify) یا مرتب سازی کنید. با فشار دادن هم زمان دو دکمه ی Ctrl, a کل متن رو انتخاب کنید. بعد، از منوی بالای ورد، در قسمت Paragraph، پایین کادر و سمت چپ، اولین علامت از علامت های چهارتایی (که چهار خط هم اندازه هست) رو انتخاب کنید تا متن مرتب بشه.
1. مهم ترین چیز، در ویرایش، اینه که جملات شما قابل درک، و متن شما زیبا و خوانا باشه. برای ویرایش جملات ممکنه مجبور بشید جای یک سری از کلمه ها رو عوض کنید، کلمات هم معنا و اضافی و یا تکرار شده رو حذف کنید و حتی فعل دیگه ای به کار ببرید. برای مثال: پدر علم ستاره شناسی ایران، خدمات زیادی به علم ستاره شناسی در ایران کرده است. درستش این هست: پدر علم ستاره شناسی ایران، خدمات زیادی به این علم کرده است. (مطالعه ی کتاب های زبان فارسی دبیرستان و کتاب هایی از این قبیل هم، خالی از لطف نیست!)
2. در مورد املائی صحیح کلمات، می تونید از یک فرهنگ لغت کمک بگیرید. نرم افزارهایی هم برای کامپیوتر و یا موبایل وجود دارند که می تونند به شما کمک کنند. ضمنا، مطالعه ی کتاب رو هم فراموش نکنید! کتاب خوندن به کم کردن غلط های املائی کمک زیادی می کنه.
3. در مورد تبدیل کلمات انگلیسی به فارسی... می تونید از معادل اون استفاده کنید، مثل رایانه به جای کامپیوتر و تلفن همراه به جای موبایل. البته این موضوع بستگی به این داره که شما چه استفاده ای از اون متن، می کنید. اگر مقاله ی علمی یا کتابی در دست چاپ باشه، حتما باید این موضوع رو رعایت کنید. در مورد کلمات عربی، مثل قیدها، بهتره از معادل فارسی استفاده کنید یا خیلی ساده، تنوین رو حذف کنید: مثلا، حتما، احتمالا. باقی کلمات، باید به رسم الخط عربی نوشته بشن.
4. در همه ی زبان‌ها، یک سری علامت نگارشی مشترک وجود داره. مثل: نقطه، ویرگول، کاما، پرانتز، علامت تعجب و علامت سوال! کاربرد این علائم به این صورته که:

نقطه: در انتهای هر جمله می آد، به جز جملات عاطفی یا سوالی. در ورد، دکمه ای مخصوص به خودش داره که معمولا، کنار علامت سواله.

علامت سوال: در انتهای همه ی جملات سوالی استفاده داره. برای نشون دادن تعجب، فقط مجازید از **!؟** در انتهای جمله استفاده کنید. کلیدهای علامت سوال: /, Shift.

علامت تعجب: برای نشون دادن تعجب، خشم، ناراحتی، عشق و... مجازید از علامت **!** استفاده کنید. فقط در متن های غیر رسمی اجازه دارید از سه علامت تعجب **!!!** استفاده کنید. کلیدهای علامت تعجب: Shift, 1.

پرانتز: یک پرانتز، برای نشون دادن یک مطلب حاشیه ای، یا ذکر نام یک نفر یا یک موضوع فرعی، در متن استفاده می شه! به این شکل (کلمه). استفاده از دو پرانتز یا گیومه، فقط برای نقل قول یا تیتیر یک مبحث کاربرد داره. البته بهتره برای تیتیر، از فونت درشت تری کمک بگیرید و از گیومه استفاده نکنید. ((کلمه)). برای پرانتز باز از دو دکمه ی Shift, 0 و برای پرانتز بسته از دو دکمه ی Shift, 9 به طور هم زمان استفاده کنید!

ویرگول: برای نشون دادن مکث در جمله، و برای خوانا کردن متن، به کار می ره. برای استفاده از ویرگول در ورد، زبان ورد رو، روی حال فارسی قرار بدید و کلیدهای Shift, t رو به طور همزمان فشار بدید. کاما؛ برای متصل کردن دو جمله ی مجزا که از نظر موضوع به هم مربوطند، استفاده می شه.



برای کاما، همزمان این دو دکمه رو فشار بدید: Shift, y. در مورد باقی علامت ها هم، می تونید در اینترنت یا کتابها مطالبی پیدا کنید.

در استفاده از علائم نگارشی مثل ویرگول و نقطه و علامت سوال و تعجب، باید دقت کنید که، این ها به کلمه ی قبلی می چسبند، و با کلمه ی بعدی، باید فقط یک فاصله داشته باشند. (اگر دقت کنید این قاعده رو در متن هم استفاده کرده ام). در مورد پرانتز، بین کلمه ی قبل و کلمه ی داخل پرانتز، باید اول یک فاصله و بعد، پرانتز قرار بگیره. وقتی هم پرانتز رو بستید، باید یه فاصله ی دیگه بدید، مگر اینکه پرانتز در آخر یک جمله باشه؛ که در اون صورت، پرانتز، نقطه و بعد، فاصله می دید! مثلا: کیف دستی، صورتی رنگ، با دسته های طلایی بود و بوی ادوکلن می داد. (انگار متعلق به یک شاهزاده خانم باشد!).

5. برخی از کلمات فارسی، نیاز به نیم فاصله دارند، مثلا: آرامبخش، می روند، کتابها. البته می تونید از فاصله هم استفاده کنید. در ورد، از کلید Ctrl, Space برای ایجاد نیم فاصله استفاده می شه. اگر این کلیدها کار نکردند، باید خودتون فعالش کنید: از قسمت بالای ورد، به منوی Insert برید و در سمت راست و بالای صفحه، روی علامت Symbol کلیک کنید و قسمت More Symbols رو بیارید. پنجره ای برای شما باز می شه که دو تا سربرگ داره. از سربرگ دوم، یعنی Special Characters، دنبال گزینه ی No-width Optional Break بگردید و روش کلیک کنید. ممکنه جلوش کار اکتری نوشته شده باشه که از اون دکمه ها، می تونید برای ایجاد نیم فاصله استفاده کنید! اما اگه دکمه ای نبود، روی دکمه ی Shortcut key کلیک کنید و در پنجره ی باز شده، در قسمت Press new Shortcut key، دکمه هایی که می خواهید رو، هم زمان فشار بدید و بعد پنجره رو ببندید و در پنجره ای که باز مونده، Insert رو بزنید. به همین سادگی!

خب... این هم از این. این ها، مهم ترین نکاتی بودند که می تونستم به شما یاد بدم. البته نکات دیگری هم وجود دارند مثل فتحه و کسره و...، اما از اونجایی که کارایی کمی دارند، یاد گرفتنتشون رو به عهده ی خودتون می گذارم...

## به چاپ رساندن اثر

در جلسه ی آخر، برای شما مراحل چاپ کتاب رو می داریم. البته این مراحل و قوانین وابسته به کشور ماست، برای اطلاعات بیشتر و کامل تر در مورد تکنیک های نویسندگی و البته قوانین چاپ در سایر کشورها به **کتاب داستان نویسی دامیز (انتشارات آوند دانش)** مراجعه کنید! برای چاپ کتاب، بعد از ویرایش نهایی کتاب توسط انتشاراتی که (انشاء...) باهش قرار داد بسته اید، باید این مراحل رو طی کنید تا کتابتون منتشر بشه: (یک سری از مراحل رو انتشارات باید انجام بده!!!)

1. پرینت نسخه نهایی آماده ی چاپ کتاب (صحافی شده) به همراه صفحه ی عنوان و شناسنامه و فیبا منطبق بر فایل پی دی اف ای که ارائه می دید.
2. لوح فشرده! یا سی دی با فرمت پی دی اف کتاب، با حجم کمتر از 15 مگابایت، شامل همه ی صفحات کتاب و شناسنامه و برگه ی فیبا.
3. ارائه ی کپی کارت ملی برای ناشر مولف (نویسنده).
4. گرفتن شماره ی شابک، با مراجعه به این آدرس: خیابان انقلاب، بین صبا (برادران مظفر) و فلسطین جنوبی. یا از طریق سایت الکترونیکی زیر: (شماره تماس: 02166414950)

[www.isbn.ir](http://www.isbn.ir)

5. ارائه ی کپی یا اصل فهرست نویسی پیش از انتشار (فیبا) به آدرس کتابخانه ی ملی: واقع در بزرگراه حقانی، رو به روی ایستگاه مترو یا از طریق این سایت:

[www.nlai.ir](http://www.nlai.ir)

6. پر کردن فرم مجوز قبل از چاپ کتاب به صورت تایپ شده یک نسخه برای ناشر (فرم ناشر) و 2 نسخه برای ناشر مولف (فرم نویسنده).
7. ارائه ی معرفی نامه ی اداره ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان، برای ناشران و مولفان شهرستانی، از طریق سایت زیر:

<http://ketab.farhang.gov.ir>

8. پس از اخذ مجوز قبل از چاپ، ارائه ی طرح جلد کتاب (توسط انتشارات) و تایید آن توسط این دفتر.

## برای گرفتن فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

فیبا یا همان شناسنامه کتاب شما که تمام مشخصات کتاب تو اون ذکر می شه و برای گرفتن مجوز لازمه برای دریافت فیبا دو راه وجود داره: اول اینکه کپی اثر رو به صورت pdf و word روی سی دی به همراه مدارك و برگه شابک به صورت حضوری تحویل واحد فیبای کتابخانه ملی ایران بید و بعد از حدود يك هفته فیبای اثر رو تحویل بگیریدی یا اینکه در سایت کتابخانه ملی ایران [opac.nlai.ir](http://opac.nlai.ir) در قسمت درخواست عضویت حقیقی ثبت نام کنید و پس از چند روز با نام کاربری و رمز عبور که تحویل می گیرید وارد سایت شده و با شماره شابک فیبا رو درخواست کنید. دقت کنید در تمام مراحل درخواست فیبا طبق راهنمای سایت درست عمل کنید چون هر بار اصلاح، نیاز به نامه نگاری داره!

آدرس: تهران، بزرگراه شهید حقانی، بعد از ایستگاه مترو میرداماد، خروجی کتابخانه ملی تلفن: 88644000 داخلی 3104، واحد فیبا.

[www.nlai.ir/Default.aspx?tabid=2792](http://www.nlai.ir/Default.aspx?tabid=2792)

۱ - حق تألیف :

در این نوع قرارداد ناشر با شما قرارداد بسته و درصدی از قیمت پشت جلد ضربدر تیراژ را به عنوان حق تألیف به شما پرداخت می‌کند. این نوع قرارداد را ناشران بیشتر با کسانی می‌بندند که شناخته شده و کتابهایشان پرفروش باشد. این نوع قرارداد می‌تواند برای بعضی از افراد جذاب باشد زیرا نه هزینه ای پرداخت می‌کنند و نه در پخش نقشی دارند ولی چنانچه فروش کتاب خوب باشد این افراد ضرر می‌کنند. چنانچه به فروش کتاب خود مطمئن هستید زیر بار این نوع قرارداد نروید. در این نوع قرارداد حق چاپ همیشه برای ناشر محفوظ می‌ماند .

۲ - مشارکت:

در این نوع قرارداد هزینه‌های چاپ بین ناشر و نویسنده تقسیم شده و سود فروش نیز به همان نسبت بین ناشر و نویسنده تقسیم می‌شود.

۳ - واگذاری کتاب:

شما با این قرارداد کتاب خود را با دریافت مبلغی برای همیشه به ناشر واگذار کرده و هیچگاه هیچ مبلغ دیگری دریافت نکرده و حق چاپ کتاب خود را نخواهید داشت .

۴ - سرمایه گذاری مولف:

در این حالت مولف تمام هزینه ها را پرداخت کرده به صورتی که هزینه های چاپ را به عنوان حق نشر به ناشر می‌پردازد. تمام سود این فروش در این نوع قرارداد متعلق به مولف است.

روش‌های چاپ کتاب

کتاب پس از صدور مجوز چاپ وارد مراحل چاپ می‌شود. روش‌های مختلفی برای چاپ کتاب وجود دارد که شما می‌توانید هر یک از آن‌ها را برای چاپ کتاب خود انتخاب نمایید.

**1- چاپ دیجیتال:** این روش مناسب چاپ با تیراژ پایین است و در آن نیازی به فیلم و زینک (لیتوگرافی) نیست. چنانچه قصد چاپ زیر 200 جلد را دارید این روش مناسب است. توجه داشته باشید این روش برای چاپ با تیراژ بالاتر مقرون به صرفه نیست.

**2- ریسوگراف:** دستگاه ریسوگراف، دستگاهی شبیه دستگاه کپی در مقیاس بزرگتر است. چاپ با دستگاه ریسوگراف ارزانتر تمام می‌شود ولی دارای کیفیت بسیار پایینی است .

**3- چاپ اُفست:** بهترین روش چاپ کتاب، چاپ اُفست است. چاپ اُفست دارای کیفیت مطلوبی است و برای تیراژهای بالا (500 عدد به بالا) بسیار مقرون به صرفه است.

مطالب بالا از سایت های زیر برداشت شده اند:

فرم پی سی ورد:

<http://forum.p30world.com/showthread.php?t=223715&page=12>

فرم های وزارت فرهنگ و ارشاد:

<http://ketab.farhang.gov.ir/fa/forms>

اهداف و سیاستها و ضوابط نشر کتاب (مصوبه 67 و 89):

<http://ketab.farhang.gov.ir/fa/principles/bookprinciples67>

<http://ketab.farhang.gov.ir/fa/principles/bookprinciples89>

مطالب مفیدی در زمینه ی چاپ کتاب:

<http://irpub.ir>

<http://nmbook.ir>

هزینه ی چاپ کتاب:

[www.chap-emruz.com](http://www.chap-emruz.com)

دپارتمان چاپ کتاب:

[www.chapketab.ir](http://www.chapketab.ir)

و حرف آخر... امیدوارم در هرکجا که هستید، در هرکاری که می کنید و در هر هدفی که دارید، موفق باشید!  
خدانگهدار!

تهیه شده در وبلاگ داستان های آبی:

[writingfiction.blogfa.com](http://writingfiction.blogfa.com)